

دکتر سیداحمد موثقی*

نوسازی و اصلاحات در ایران معاصر**

چکیده:

نوسازی و اصلاحات در ایران در دوره قاجاریه از بالا و از طریق مقامات حکومتی آغاز شد که به علت ماهیت خودکامه رژیم و مخالفت درباریان و صاحبان منافع خاص ناکام ماند. با ضعف و زوال دولت مرکزی جنبش‌های اجتماعی اصلاح طلبانه از تنباکو تا مشروطه رخ نمودند که آنها نیز نتوانستند به اهداف خود دست یابند و دولت مطلقه و نوگرایی رضاشاه روی کار آمد. در دوره پهلوی اول و دوم روند نوسازی در ایستارها و ساختارها، شدت گرفت ولی به دلیل فقدان یک چارچوب تشویک منسجم و ماهیت خودکامه دولت در قالب یک رژیم «پدرسالار جدید» و نیز فساد و سرکوب و عدم مشارکت نخبگان صنعتی و خصوصی در تصمیم‌سازی‌ها و نارضایتی طبقات متوسط و پایین و تشدید تضاد بین جامعه و دولت و نیز دین و دولت، بحران اجتماعی گسترش یافت و به انقلاب اسلامی ختم شد.

واژگان کلیدی:

نوسازی، اصلاحات، توسعه، ایران، انقلاب، خودکامگی.

* دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی منتشر شده است:
«نوسازی و اصلاح دینی از دیدگاه سیدجمال‌الدین اسدآبادی»، سال ۷۰، شماره ۲۶ - «روش‌فکر و رابطه‌اش با حقیقت و نظم در پروژه مدرنیته»، سال ۷۹، شماره ۴۸ - «پدرسالاری و مدرنیته»، سال ۷۹، شماره ۵۰ - «بررسی تجربه نوسازی فرهنگی و سیاسی در ترکیه در فاصله سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۲۰»، سال ۸۰، شماره ۵۲ - «اقتصاد سیاسی ترکیه در فاصله سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۲۰»، سال ۸۰، شماره ۵۴ - «رابطه دین و سیاست در ایران (یک بررسی تئوریک و تاریخی)»، سال ۸۲، شماره ۵۹ - «توسعه؛ سیر تحول مفهومی و نظری»، سال ۸۳، شماره ۶۳.
** این مقاله از طرح تحقیقاتی «مبانی نظری نوسازی و اصلاحات در ایران» برای دانشگاه تهران، استخراج شده است.

مقدمه

نوسازی به فرایند تغییرات اجتماعی اطلاق می‌گردد که بر اساس تجربه اروپائیان بر مبنای مدرنیته صورت گرفت و جوامع غربی را از جوامعی سنتی به جوامع مدرن و توسعه یافته تبدیل کرد. این تغییرات اجتماعی در غرب از رنسانس به این سو هم دارای یک چارچوب تئوریک بود که به تدریج تحت تأثیر پروتستانتیسم و مدرنیته توسط متفکران سیاسی غرب در دوران مدرن معین و مشخص شد و هم پیرو آن دارای سمت و سوی روشنی به طرف وضعی مطلوب به نام مدرن و توسعه یافته با انجام تغییرات و اصلاحات اساسی و ساختاری و در ابعاد مختلف فرهنگی، اقتصادی - اجتماعی و سیاسی بود. این تغییرات اساسی و ساختاری حتی به صورت انقلابات فرهنگی، اجتماعی، صنعتی و سیاسی موفق انجام شد. علاوه بر اینها، حاملان و عاملان این اصلاحات یک طبقه جدید سرمایه‌گذار صنعتی به نام بورژوازی بود که ابتدا در پیوند با دولت مطلقه نیروهای سنتی و ارجاعی و غیر مولد نظیر اربابان، زمینداران، کلیسا و امپراتورها را کنار زد و به انباشت سرمایه و صنعتی شدن پرداخت و بعد از تثبیت موقعیت خود دولت مطلقه را نیز کنار زد و دولت ملی، دموکراتیک و مدرن را تأسیس نمود و بدین ترتیب به توسعه و دموکراسی طی این روند تغییرات و اصلاحات اساسی و چند بعدی و تدریجی و طولانی مدت رسید.

اما سئوالی که در اینجا مطرح می‌باشد این است که ایران علی‌رغم سابقه بیش از یک قرن نوسازی و اصلاحات چرا نتوانسته تبدیل به کشوری مدرن و توسعه یافته شود؟ پاسخ فرضی یا فرضیه این تحقیق این است که نوسازی و اصلاحات در ایران فاقد یک مبنای نظری روشن و چارچوب تئوریک منسجم بوده و تهی از محتوای عمیق و علمی و عام مدرنیته و نوسازی، تحت تأثیر یک نوع ایدئولوژی نوسازی وارداتی، شبه نوسازی در ایران را رقم زد و به صورتی سطحی، انحرافی و ناقص و نه همه‌جانبه و اساسی و ساختاری تغییراتی را باعث شد که اگرچه جامعه ایران را از حالت سنتی بیرون آورد ولی نتوانست آن را به جامعه‌ای مدرن و توسعه یافته تبدیل نماید. حاملان و عاملان نوسازی نیز اغلب از نظر ذهنی و در خاستگاه اجتماعی در شرایطی نبودند که دارای صلاحیت‌های لازم برای هدایت این تغییرات به سمت توسعه باشند و

در غیاب یک بورژوازی اصیل و سرمایه‌گذار صنعتی، دولت نیز فاقد صلاحیت، مشروعیت و کارایی و کارآمدی و اقتدار و توانمندی لازم برای پیشبرد آگاهانه تغییرات و صنعتی کردن کشور و رسیدن به توسعه و دموکراسی بود. در این راستا بهتر است ابتدا مروری کوتاه بر ادبیات نوسازی داشته باشیم تا جنبه عام، علمی و تئوریک نوسازی را از جنبه‌های خاص، غیر علمی و ایدئولوژیک آن جدا نموده باشیم و سپس درگیر بحثی انتقادی از اندیشه و عمل نوسازی و اصلاحات در ایران، که توسط نخبگان سیاسی یا مقامات دولتی یا نخبگان فکری و روشنفکران ارائه و عملی شد، می‌شویم.

پس از بحثی درباره ماهیت دولت، ساختار اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی ایران پیش از آغاز روند اصلاحات در ابتدای دوره قاجار، به تجربه نوسازی در دوره قاجار و پهلوی طی چند دوره می‌پردازیم که از عباس میرزا، قائم مقام‌ها، امیرکبیر و سپهسالار تا جنبش مشروطه و اصلاحات دوره رضاشاه و محمدرضا پهلوی را شامل می‌شود و به دوره جمهوری اسلامی می‌رسد. آرا و اندیشه‌های اصلاح طلبان دینی و متفکران و روشنفکران اسلامی در ایران نیز در میانه دو قطب سنت و تجدد قابل بررسی است تا ضمن نتیجه‌گیری به این صورت که اساساً ایرانیان نتوانستند به یک مبانی نظری و چارچوب تئوریک روشن و محکم و منسجم و متناسب با شرایط تاریخی و اجتماعی ایران و لذا به اصلاحات موفق و منتهی به توسعه برسند تا مواد و مطالعات لازم برای تحقیقات بعدی برای طرح‌ریزی و ارائه یک چارچوب نظری در ایران برای تحقق توسعه و دموکراسی فراهم شده باشد.

ادبیات نوسازی و توسعه

در جوامع سنتی و ماقبل مدرن اروپا کلیسا به نام خدا و دین مانع شکوفایی عقل و علم و انسان شده و یک جهت‌گیری خرافی آخرت‌گرایانه و مخالف کار و تولید و طبیعت و سرمایه و زندگی را تجویز می‌کرد که در راستای منافع اربابان کلیسا و زمینداران در نظامی فئودالی و نیز استبداد و خودکامگی بود. بنا به تحلیل ماکس وبر پروتستان‌تیسیم و اخلاق پروتستانی یک سلسله اصلاحات مذهبی و دینی یا فکری - فرهنگی در جوامع اروپایی به وجود آورد و

جهان‌بینی سنتی و مذهبی اروپائیان را نسبت به انسان، عقل، علم، دنیا، زندگی، طبیعت، کار، تولید، ثروت و سرمایه به نحوی اساسی تغییر داد (ماکس وبر، ۱۳۷۳) و در نتیجه انسان مدرن متولد شد. به تدریج در قالب مدرنیته، در بُعد فرهنگی طرز تلقی‌ها و ایستارهای اروپائیان در مدار اومانیسم، عقل‌باوری، علم‌گرایی، دنیا‌گرایی، تفرّد، آزادی و حقوق فردی و اختیار و انتخاب و تکثر و تساهل تغییر کرد و روشنفکران مدرن در پیوند با طبقه متوسط و بورژوازی و در جهت حل و رفع بحران عمیق اجتماعی، تغییرات اجتماعی را در ساختارهای اقتصادی - اجتماعی و سیاسی به سمت نظم و نظامی جدید در قالب سرمایه‌داری و بعد دموکراسی هدایت کردند. ضمن اینکه خود متفکران سیاسی غرب نیز متقابلاً تحت تأثیر تحولات عمیق اجتماعی و طبقاتی جوامع اروپایی قرار گرفتند و درصدد تبیین و تئوری‌پردازی آن برآمدند. آنها در بیان تفاوت و گسست اساسی و رادیکال بین جوامع قدیم و جدید از کلید واژه‌هایی خاص خود، ولی دارای مضامینی مشترک، استفاده کردند. مثلاً هنری مین از «انتقال از منزلت اجتماعی به قرارداد اجتماعی»، فردیناند تونیس از حرکت از جامعه مهر پیوند (گمیشافت)^(۱) به جامعه سود پیوند (گیزلشافت)^(۲)، امیل دورکیم از تفکیک و تمایز میان جوامع دارای همبستگی مکانیکی و جوامع دارای همبستگی ارگانیک و تقسیم کار اجتماعی، وبر از انتقال از جامعه سنتی به جامعه مدرن و مارکس بر اساس شیوه تولید از انتقال از فئودالیسم به سرمایه‌داری، سخن گفتند. کندورسه «ایده ترقی» را مطرح نمود که در قرن نوزدهم مورد توجه متفکرانی چون سن سیمون، کنت، هگل، شلینگ، داروین و اسپنسر قرار گرفت.

به تدریج واژه‌های «رشد»، «توسعه»، «ترقی» و «تکامل» به ویژه از علوم طبیعی استخراج شد و در مورد فرایند تغییر در جوامع بشری به کار رفت و تکامل‌گرایان اجتماعی و اثبات‌گرایان به روش تجربی توسعه تاریخی بشر را مرحله‌بندی کردند که مرحله‌بندی‌های کنت، مارکس و روستو در این رابطه معروف هستند. مکتب نوسازی نیز تحت تأثیر تکامل‌گرایی و به ویژه رهیافت کارکردگرایی تئوری اجتماعی پارسونز و «متغیرهای الگویی»^(۳) (Almond, et al,

1- Gemeinschaft.

2- Gesellschaft.

3- Pattern Variables.

(1982, p.58) و نیز اثبات‌گرایی و رفتارگرایی که به نحو گسترده‌ای پس از جنگ جهانی دوم و در نیمهٔ دوم قرن بیستم رواج یافتند، شکل گرفت. سه ایده محوری ترقی بنا به تعبیر ایگرز عبارتند از: (۱) رشد بی وقفه دانش علمی و کنترل تکنولوژیک، تحول جامعه از یک نظم مبتنی بر امتیاز به نظامی مبتنی بر شایسته‌سالاری، و بسط و گسترش این اشکال مدرن تمدن به سراسر عالم. (Iggers, in Almond, et al, Op.Cit., p. 58) این هر سه ایده در تئوری‌های جدید مربوط به نوسازی و جامعهٔ صنعتی انعکاس یافته‌اند. نوسازی و اصلاحات در متن جوامع اروپایی و غربی عمیق، همه‌جانبه، ساختاری و رادیکال و حتی توأم با خشونت و انقلاب بود، همان‌طور که مطابق با تحلیل برینگتون مور راه نوسازی دموکراتیک در انگلستان، فرانسه و آمریکا این‌گونه بود. (برینگتون، مور، ۱۳۶۹) اما در سنت تکامل‌گرایانه و در چارچوب ایدئولوژی لیبرالیسم، مکتب نوسازی پس از جنگ جهانی دوم به ویژه در برابر کمونیسم و بلوک شرق که به انقلاب دعوت می‌کرد، رویکردی مخالف انقلاب پیدا کرد و اصلاحات به جای انقلاب و برای جلوگیری از آن به جهان سوم معرفی و تجویز گردید. در واقع یک نوع ایدئولوژی نوسازی در فضای جنگ سرد از طرف دانشمندان علوم سیاسی و اجتماعی آمریکایی به جهان سوم ارائه شد که در ادامهٔ همان ادبیات خوشبینانهٔ قرن نوزدهم نسبت به ایدهٔ ترقی یک توسعهٔ تک خطی را به تقلید و تبعیت از مدل‌های غربی به جهان سوم تجویز می‌کرد و از این جهت ارزش‌گذارانه و هنجاری و حتی محافظه‌کارانه بود. و این در حالی است که بر اساس تحلیل جامعه‌شناختی تاریخی برینگتون مور کشورهای مدرن و توسعه یافته دست کم سه راه متفاوت و نوسازی را طی کرده و اصلاحات آنان اساسی و رادیکال و توأم با انقلابات موفق، چه از پایین و چه از بالا، بود. (همان) در راستای همین جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک و محافظه‌کارانه بود که مدرن با غربی مترادف گرفته شد و سنت در تضاد مطلق با مدرنیته تلقی شد و رشد اقتصادی با توسعه اقتصادی مترادف قلمداد شده و توسعه سیاسی به جای تأکید بر دموکراسی تدریجاً با تأکید بر نظم و ثبات و نقش نظامیان در نوسازی مطرح گردید.

بنابراین تفکیک جنبه‌های علمی و تئوریک نوسازی از جنبه‌های غیر علمی و ایدئولوژیک

1- Georg Iggers, "Historical Ideological, and Evolutionary Aspects".

آن در این تحقیق اهمیت دارد تا ریشه و منشأ ناکامی ایرانیان در انجام اصلاحات و نوسازی موفقیت‌آمیز روشن شود. دیوب نوسازی را عقلانیت خلاق دانسته و سه معیار برای آن ذکر می‌کند: ۱- استفاده فزاینده از منابع بی‌جان قدرت برای حل مشکلات و ارتقاء سطح زندگی بشر، ۲- تلاش‌های فردی و جمعی در جهت ایجاد و اداره سازمان‌های پیچیده همراه است. ۳- تغییر شخصیتی رادیکال و تغییرات وابسته به آن در ساختار و ارزش‌های اجتماعی جهت ایجاد و اداره سازمان‌های پیچیده. دیوید آپتر نظام‌های مدرن را بر خلاف نظام‌های سنتی و شوکراتیک بر اساس «حکومت قوانین و نه افراد» و جدایی کلیسا از دولت می‌داند که در آنها خرد و دانش بشری، فردیت و آزادی و حقوق فردی، جامعه مدنی، حکومت نمایندگی و دموکراسی رُخ می‌نماید و رقابت افراد و گروه‌ها در دنیایی متکثر با ارزش‌های نسبی‌گرایانه صورت می‌گیرد. (Apter, 1986, pp. 204-9)

توسعه نیز که بار ارزشی دارد و هدف و مقصد نوسازی و تغییرات اجتماعی را می‌رساند، در ابعاد مختلف فرهنگی، اقتصادی - اجتماعی و سیاسی وضعیت مطلوب و جامعه و دولت آرمانی یا به عنوان مدرن و تعریف استاندارد توسعه هم روشن می‌شود. بسیاری از نویسندگان توسعه را مترادف با صنعتی شدن می‌گیرند. (مور، پیشین، و نیز: Kitching, 1989) ریگز با ترکیب سه مشخصه توسعه آن را فرایندی از تغییرات می‌داند که در آن سطوح انتخاب، تولید و انفکاک جامعه افزایش می‌یابد. (Riggs in Sartori, 1984, p. 160) لوسین پای هم سه متغیر ملازم با هم «انفکاک»، «ظرفیت» و «برابری» را در تعریف خود از توسعه وارد می‌کند. (Ibid) دیوید آپتر در ۱۹۸۷ در کتابی تحت عنوان «بازنگری در توسعه» توسعه را کلی‌تر از همه دال بر انفکاک فزاینده ساختارهای اجتماعی و نوسازی را مورد خاصی از آن که طی آن ایده‌های مربوط به نوآوری و تکنولوژی پیشرفته جزء لاینفک نظم اجتماعی می‌شوند، دانسته و سپس صنعتی شدن را مورد خاصی از نوسازی گرفته است. (Apter, 1987) به نظر آپتر توسعه عبارت از بسط و گسترش انتخاب و دسترسی به طیف گسترده‌ای از جایگزین‌ها از طریق شبکه‌های نقش‌ها، طبقات و نهادها برای افراد و گروه‌ها می‌باشد. (Ibid., pp. 16-17) دیوب توسعه اجتماعی را فراتر از توسعه اقتصادی گرفته و دارای دو مؤلفه اساسی می‌داند: رفع «نیازهای اساسی» بشر و «کیفیت

زندگی» (دوب، پیشین، فصل ۴) دادلی سیرز اقتصاددان معروف توسعه نیز سه معیار برای توسعه مطرح کرده است: رفع فقر، نابرابری و بیکاری. (Seers in Lehmann, 1979, pp. 10-13) تودارو دیگر اقتصاد دان توسعه هم سه معیار اساسی در سه بُعد فرهنگی، اقتصادی و سیاسی - اجتماعی برای توسعه مطرح کرده که به ترتیب شامل عزت نفس یا اعتماد به نفس، تأمین معیشت زندگی (یا رفع نیازهای اساسی در رابطه با غذا، مسکن، بهداشت و امنیت) و آزادی یا گسترش دامنه انتخاب می‌باشد. (مایکل تودارو، ۱۳۶۶، صص ۸-۱۳۷) توسعه فراتر از رشد اقتصادی که تغییرات کمی را می‌رساند به نظر تودارو جریانی چند بُعدی است که مستلزم تغییرات اساسی و تجدید سازمان و جهت‌گیری در مجموعه نظام اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، در سطوح ملی و بین‌المللی و در ساختارهای نهادی، اجتماعی، اداری و سیاسی و در طرز تلقی و حتی آداب و رسوم و باورهای مردم می‌باشد، به نحوی که هماهنگ با نیازهای متنوع اساسی و خواسته‌های افراد و گروه‌های اجتماعی و ملت‌ها، جامعه و جهان را از حالت نامطلوب زندگی گذشته خارج نموده و به سوی وضع یا حالتی از زندگی که از نظر مادی و معنوی «بهتر» است، سوق دهد. (همان، صص ۶-۱۳۵) آمارتیا سن نیز توسعه را فرایند بسط و گسترش آزادی‌های واقعی مردم تلقی می‌کند که خود آن آزادی‌ها به تعیین‌کننده‌های دیگری نیز بستگی دارند، نظیر ترتیبات اجتماعی و اقتصادی (مثلاً تسهیلات آموزشی و مراقبت‌های بهداشتی) و نیز حقوق مدنی و سیاسی (مثلاً آزادی مشارکت در بحث و بررسی‌های عمومی) یا صنعتی شدن، پیشرفت تکنولوژیک و نوسازی اجتماعی. (آمارتیا سن، ۱۳۸۱، ۲۳-۲۵، ۴۵-۵۱، ۱۰۸-۹۹) توسعه به نظر او مستلزم کنار زدن و محو منابع اصلی اسارت و عدم آزادی است: فقر، استبداد، فرصت‌های اقتصادی اندک و ضعیف، محرومیت اجتماعی سیستماتیک، غفلت از تسهیلات عمومی و نیز عدم تساهل یا فعالیت بیش از حد دولت‌های سرکوبگر. (همان) آمارتیا سن جنبه محوری داشتن آزادی را در فرایند توسعه، هم به دلایل ارزش‌گذارانه و هم به دلیل کارایی و کارآمدی، می‌داند و عاملیت آزاد افراد و تواناسازی و تحقق قابلیت‌های افراد و آزادی سیاسی و کیفیت زندگی را در این راستا بسیار مهم ارزیابی می‌کند. (همان، صص ۸۸-۸۳) اکنون با توجه به ادبیات نوسازی و ابعاد و ویژگی‌ها و مؤلفه‌های نوسازی و توسعه و تفکیک جنبه‌های

علمی آن از جنبه‌های ایدئولوژیک، به بررسی اندیشه و عمل ایرانیان در این خصوص می‌پردازیم.

زمینه و سابقه تاریخی و ساختارهای اقتصادی - اجتماعی و سیاسی ایران

ایران پیش از آغاز روند اصلاحات در اوایل قرن نوزدهم میلادی در دوره‌ها و مقاطعی شاهد جلوه‌های غنی فرهنگی و تمدنی بوده و مایه‌هایی از عقلانیت، مدنیت، نظم و ثبات، علم و نوآوری، قانونمندی و سازماندهی عالی و تساهل و مدارا را نشان داده است؛ مثلاً در دوره‌های هخامنشیان و ساسانیان و صفویه و زندیه، در زمان حکومت کوروش و داریوش هخامنشی و انوشیروان ساسانی و اردشیر، شاه عباس اول صفوی و کریم خان زند. یا حتی از نظر فکری و در اندیشه ایرانیان جلوه‌هایی از تجدد و مدرنیته وجود داشت. (عباس میلانی، ۱۳۷۸) اما این جلوه‌ها به واسطه ماهیت دولت و ساختارهای موجود و غلظت و غلبه سنت‌گرایی با مایه‌های خرافی، غیر معقول، جزمی و محافظه‌کارانه، نتوانست به نحو پایدار و نهادینه تداوم یابد. بنابراین شناخت این عوامل و بسترهای تاریخی و جامعه‌شناختی پیش از آغاز روند مشخص اصلاحات و ورود مظاهر تمدن جدید غربی به ایران ضروری می‌باشد.

ماهیت دولت در ایران و ساختار اقتصادی - اجتماعی حاکم توسط نویسندگانی چون ویتفولگ، منتسکیو، مارکس و ماکس وبر با تعبیری توصیف شده که تفاوت آن از نظام‌های فئودالی در اروپا را می‌رساند. تعبیر و مفاهیمی چون «شیوه تولید آسیایی»، «استبداد شرقی»، «پاتریمونالیسم» یا پدرسالاری و پدرشاهی و سلطانیسم، که همگی حاکی از جنبه شخصی و فردی و خودکامه و استبدادی داشتن دولت و جدایی و استقلال آن از گروه‌ها و طبقات اجتماعی و فقدان حقوق و قانون و مالکیت خصوصی و استقلال جامعه از دولت می‌باشد. به قول کاتوزیان، دولت ایران «نه فقط قدرت، بلکه قدرت خودکامه را در انحصار داشته است؛ نه قدرت مطلق قانون‌گذاری که قدرت مطلق اعمال بی‌قانونی» (محمدعلی همایون، کاتوزیان، ۱۳۶۶)

به‌علاوه، شاه دارای فره ایزدی بود و برتر از سایر افراد و جانشین خدا در روی زمین و برگزیده او، که فقط در برابر خدا مسئول است نه در برابر خلق، و مشروعیت او ناشی از این برگزیدگی، یعنی داشتن فره ایزدی بود. نتیجه این نگرش این بود که شاه منشأ و سرچشمه دارایی و مقام و قدرت اجتماعی مردم است و از هر که بخواهد می‌گیرد و به هر که بخواهد می‌دهد و حرف او قانون است و قانون حرف او. (محمدعلی (همایون)، کانونیان، ۸۹، ۱۳۸۰)

در واقع نوعی سیستم تیولداری وجود داشته و شاه زمین، مقام و منزلت را به افراد و فرماندهان نظامی به صورت تیول و اقطاع می‌داده و هر زمان هم اراده می‌کرده می‌توانسته پس بگیرد. بدین ترتیب، هرگونه انگیزه برای کار و تولید در تولیدکنندگان از بین می‌رفته و مازاد حاصله به غارت می‌رفته و انباشت سرمایه صورت نمی‌گرفته و هرج و مرج، بی‌ثباتی و ناامنی ناشی از حاکمیت ایلات و عشایر از طریق کاربرد زور و خشونت و نظامیگری، مانع از ثبات و پایداری و قانونمندی در نظام سیاسی، جامعه و کشور ایران می‌شد. به قول خانم کدی تمام سلسله‌های مهم ایرانی از زمان آل بویه تا قاجاریه «یا اجداد و دودمانی قبیله‌ای داشته‌اند و یا آنکه برای رسیدن به قدرت بر قدرت‌های نظامی قبیلگی تکیه کرده‌اند.» (نیکو. آرکدی، ۱۳۷۵، ص ۵۷) بنا به تحلیل ویر، پدرشاهی و سیادت پاتریمونیال از انواع اقتدار سنتی و بدواً سنت‌گرا است که در صورت قدرت فوق‌العاده سرور، بدون رعایت سنت، بر اختیار و خودکامگی تکیه کرده و در آن عملاً قدرت شخصی اعمال می‌شود و به سلطانیسم که خود نوع دیگری از اقتدار سنتی است، گرایش می‌یابد. (ماکس وبر، ۱۳۷۴، صص ۹-۳۲۸) این سیادت سنتی و پدرشاهی و سلطانیسم بر اساس تحلیل جامع هشام شرابی، در فرایند نوسازی در چارچوب وابستگی در قرون اخیر در کشورهای عربی و اسلامی، از جمله ایران، به جای آنکه از بین برود، تنها تقویت می‌شود و در اشکالی ناقص و از ریخت افتاده و «نوسازی شده»، با ظواهری «مدرن»، حفظ و بازتولید می‌شود. (هشام شرابی، ۱۳۸۰، ص ۴۰)

در شرایط ضعف و زوال دولت مرکزی در ایران، جنبش‌های اجتماعی در جهت اصلاح و تغییر وضع موجود در پوشش تشیع (زیدیه، اسماعیلیه و اثنی عشری) رُخ می‌نمودند ولی

همانند تلاش‌های اصلاح‌طلبانه برخی دولتمردان، حرکت آنان ناکام می‌ماند و ساختار و ماهیت قدرت و نیز ساختارهای - اجتماعی بدون تغییر اساسی باقی می‌ماند.

در زوال مغول‌ها در ایران، جنبش‌های اجتماعی شیعی به تشکیل دولت صفویه (۱۷۲۲- ۱۵۰۱ م/۱۱۳۵-۹۰۷ ه) ختم شدند و با وجود اصلاحات گسترده و مهم شاه عباس کبیر برای تقویت دولت مرکزی و پیشرفت کشور، نیروهای غیر مولد حاکم بر ساختار اجتماعی و نیروهای گریز از مرکز با تعامل تخریبی دین و دولت مانع تداوم آن اصلاحات شدند و زمینه سقوط صفویه را با هجوم افغان‌ها فراهم کردند. به عنوان یک قاعده کلی، همانند دوره مغول‌ها در ایران و نیز دوره‌های قبل و بعد نظیر دوره صفویه، زمانی که اصلاحات مقامات روشن بین دولتی برای تقویت جامعه و دولت ناکام می‌ماند، با تضعیف دولت مرکزی زمینه سقوط آن یا از طریق شورش‌های داخلی یا به واسطه هجوم‌های خارجی فراهم می‌شود و این دور تخریبی همواره در تاریخ ایران جریان داشته و ادامه یافته است.

جان فوران (۱۳۷۷، ص ۱۰۷) درباره دوره صفویه و شاه عباس می‌نویسد:

در زمان شاه عباس یک دولت مطلقه شکل گرفت (۱۶۳۰م/۱۰۰۹ش) که به شاهی فعال، مستقل و قوی نیاز داشت شاهی که دیوان‌سالاری را راهبر باشد. فرماندهی ارتش را بر عهده گیرد، عدالت را اجرا کند و مبان تجارت را تقویت نماید. تبدیل زمین‌ها به املاک سلطنتی از یک سو و بارآوردن شاهزادگان در حرمسراها از سوی دیگر، زیان‌ها و محدودیت‌های خود را در نسل‌های بعدی نشان دادند و به روحانیت این امکان داده شد که مبارزه‌ای چند جانبه و جدا جدا، به منظور اعمال نفوذ را دنبال نماید؛ حرمسراها خود در داخل دستخوش تفرقه و چند دستگی بود؛ قبایل قزلباش قدیمی و ناراضی که از حکومت کنار نگه داشته شده بودند و همچنین دربار دیوان‌سالار ایران و حکومت‌های ایالتی نیز هر یک به راه خود می‌رفتند. در اوایل سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ش) این کشمکش‌ها که در درون محافل نخبگان و بین نخبگان سطوح مختلف جامعه در رأس ساختار دولت

صفوی جریان داشت بیش از جنبه‌های توده‌ای مردمی دولت مطلقه مزبور
را تضعیف می‌کرد.

هجوم افغان‌ها به ایران و حکومت کوتاه هفت ساله آنان آثار بسیار مخربی برای ایران داشت، به حدی که جان فوران آن را با هجوم مغول‌ها مقایسه و دارای اثرات بس مخرب‌تری می‌داند، به خصوص که بخش شهر نشین کشور از نابسامانی‌های اقتصادی ایجاد شده بیش از همه آسیب دید و فعالیت‌های بازرگانی خارجی در این دوره به طور تقریباً کامل دچار وقفه شد. (همان، صص ۱۳۰-۲۶) در دوره نادرشاه (۴۷-۱۷۲۹م/۲۶-۱۱۰۸ ش)، اگر چه وی کوشید با احیای حاکمیت مرکزی جلوی رشد بیشتر بحران اقتصادی را بگیرد، ولی تمام دوران سلطنتش به جنگ و کشورگشایی گذشت و باعث اتلاف منابع و تخریب بنیان‌های تولیدی جامعه و کشور شد و «برای توسعه منابع مملکت موازین مؤثری اتخاذ نشد. بهای لشکرکشی‌های متعدد نظامی وی سنگین بود و اکثر نواحی مملکت زیر بار مالیات‌های مکرر و بیش از حد کمر خم کرد». (آن.ک.س. لمبتون، ۱۳۶۳، ص ۱۷۷) پس از مرگ نادر، رقابت‌ها و کشمکش‌های قبیله‌ای دوباره اوج گرفته و علی‌رغم تلاش‌های کریم‌خان زند برای تقویت جامعه و دولت و رشد و رونق اقتصادی و برقراری نظم و ثبات و رعایت صلاحیت و عدالت و تقویت صنعت و سرمایه و تجارت، حتی تجارت با دنیای غرب، (فوران، پیشین، ص ۱۴۴) با مرگ او در سال ۱۷۷۹م/۱۱۵۸ ش، اصلاحاتش نیمه کاره و ناتمام ماند و بار دیگر هرج و مرج و جنگ داخلی کشور را فراگرفت. در نهایت ایل قاجار با پیروزی آقا محمدخان قاجار در سال ۱۷۹۶م/۱۱۷۵ ش سلطنت خود را بر ایران تثبیت نمود. اما در دوره قاجار نیز ضعف دولت مرکزی و اختلافات داخلی و فساد و رشوه‌خواری و ناکارآمدی، به ویژه در پی ناکامی اصلاح‌طلبان دولتی از عباس میرزا و قائم‌مقام‌ها تا امیرکبیر و سپهسالار و ورود سرمایه‌داری غربی با هجوم سیاسی - نظامی و جنگ‌های ایران و روس و بعد قراردادهای تحمیلی و نفوذ کمپانی‌های تجاری، ادامه یافت و استبداد و خودکامگی و زور و سرکوب و ایجاد اختلالات اساسی در کار و تولید و معیشت مردم، کشور را دچار یک بحران عمیق اجتماعی کرد. در دوره قاجاریه نیز تیول داری مرسوم بود و امتیاز زمین‌ها و یا دارایی‌های دیگر به صورت معافیت از مالیات واگذار می‌شد و رهبران قبایل، دیرباری‌ها، علما و تجار به

منظور ازدیاد قدرت و امنیت خود زمین‌های زیادی را تحت کنترل خود درآورده بودند. (کدی، پیشین، صص ۶۱ و ۸۴) از یک‌سو بورژوازی کمپرادور به صورت عناصر درباری، طبقه جدید زمینداران و بخش‌هایی از بازرگانان، در پیوند با شاه و کمپانی‌های خارجی، مازاد اقتصادی را به جیب زده یا از کشور خارج می‌کردند و از سوی دیگر اکثریت عظیم مردم شهرها و روستاها از پیشه‌وران و دهقانان و ایلات و عشایر و کلاً طبقات متوسط و پائین جامعه دچار فقر و فلاکت و تنگی معیشت می‌شدند.

همسو و در ادامه این شکاف فزاینده جامعه و دولت، بین دین و دولت نیز فاصله ایجاد شد و علمای اصولی پس از پیروزی بر اخباریون در اوایل قرن نوزدهم میلادی به صورت قشر مستقل از دولت به تدریج در رأس گروه‌های اجتماعی ناراضی، در مقابل دولت و حامیان خارجی آن قرار گرفتند و بدین ترتیب ضعف و زوال دولت مرکزی با این چالش‌ها و از دست دادن مشروعیت، طی جنبش‌های تنباکو و مشروطیت، به سقوط و فروپاشی آن انجامید.

اصلاحات دولتی و جنبش‌های اصلاحی در دوره قاجار

نوسازی و اصلاحات در ایران معاصر در ابعاد سه‌گانه فرهنگی، اقتصادی - اجتماعی و سیاسی به چهار دوره قابل تفکیک و تقسیم است: دوره اول اصلاحات عباس میرزا، قائم مقام‌ها، امیرکبیر و سپهسالار؛ دوره دوم اصلاحات در دوران انقلاب مشروطیت؛ دوره سوم نوسازی و اصلاحات در دوره پهلوی؛ دوره چهارم اصلاحات در دوران انقلاب اسلامی. از این مراحل اصلاحات، نظریه کلی این تحقیق قابل استخراج است که با ناکامی اصلاحات اصلاح‌طلبان از درون دستگاه حکومتی و نظام سیاسی و از بالا، کشور دچار بحران عمیق اجتماعی شده و زمینه برای شکل‌گیری جنبش‌های اصلاحی از پائین و از خارج از نظام سیاسی و توسط روشنفکران و طبقه متوسط فراهم می‌شود ولی به دلایل فکری و جامعه‌شناختی و تاریخی، تاکنون این حرکت‌های اصلاح‌طلبانه از هر دو نوعش به نتیجه مطلوبی نرسیده و منجر به ایجاد جامعه و کشوری مدرن و توسعه یافته نشده است. طی این روندها و مراحل نوسازی و اصلاحات، جامعه و کشور از بافت سنتی خارج شد و به قول هشام شرابی در چارچوب روابط

وابستگی تغییرات اجتماعی تحریف گردید و به جای آنکه نظامی مدرن برقرار شود، همان روابط و مناسبات پدرسالارانه گذشته «نوسازی» و در واقع تقویت شد و با ظواهری مدرن باز تولید گردید.

اصلاحات در دوره عباس میرزا، امیر کبیر و سپهسالار

نوسازی و اصلاحات در دوره عباس میرزا (۱۸۳۳-۱۷۸۸ م/۴۹-۱۲۰۳ ه) همانند اصلاحات در عثمانی، در واکنش به هجوم استعماری غرب در چهره روسیه تزاری صورت گرفته و از این جهت جنبه منفعلانه، عکس‌العملی و عملگرایانه داشت، ضمن اینکه نخبگان حاکم به شدت مانع پیشبرد اصلاحات او شدند. اگرچه مقدمات آشنایی ایرانیان با تمدن جدید غربی از دوران صفویه به بعد فراهم شده بود ولی از اواسط عهد سلطنت فتحعلی شاه قاجار این آشنایی فزونی یافت. با این حال دولت مرکزی در این دوره در جهل و غفلت و بی‌خبری به سر می‌برد و تنها گروه کوچکی از کارگزاران دولت که در تبریز مستقر بودند، یعنی عباس میرزا و لیبعهد و فرمانده قشون ایرانی و قائم مقام‌ها با آگاهی و تأثیر پذیری از تحولات در غرب و نوسازی‌ها و اصلاحات در بلاد مجاور یعنی روسیه و عثمانی و حتی مصر، به قول مرحوم حائری به این نتیجه رسیدند که پیشرفت‌های علمی و فنی در جنگ و سایر جنبه‌های زندگی سبب برتری اروپا نسبت به ایران شده و اگر ایران بخواهد به زندگی خود ادامه دهد ناچار باید دست به یک سری اصلاحات و نوسازی بزند. (عبدالهادی، حائری، ۱۳۶۴، ص ۱۱) توجه فرانسه ناپلئون به ایران و رفت و آمدهای دیپلماتیک و اعزام هیأت‌های نظامی و علمی به ایران، مثل سفر هیأت هفتاد نفری به ریاست ژنرال «گاردان» برای اصلاح قشون ایران به سبک اروپایی و در ساختن اسلحه و استحکامات و تهیه نقشه‌ها و ترجمه کتب و با اعزام دانشجو به خارج و جلب صنعتگران اروپایی و رواج علوم و صنایع جدید در ایران و استخراج معادن، همگی بر اساس تمایل عباس میرزا به تجدد و ترقی ایران صورت گرفت. البته نمی‌توان نقش میرزا عیسی فراهانی مشهور به میرزا بزرگ و قائم مقام اول و نایب عباس میرزا را در این رابطه نادیده گرفت. او پیشرو مکتب اصلاح و ترقی ایران و با فضل و دانایی و هوش و تقوا و درستکاری و وطن دوستی «بیش از هر

کس در اصلاح احوال سپاه آذربایجان و اقتباس و وسایل تمدن جدید می‌کوشید» و کارهایش را به عباس میرزا منسوب می‌داشت. (فریدون آدمیت، ۱۳۵۵، ص ۲۳ و نیز حسین محبوبی اردکانی، ۱۳۵۴، ص ۵۴) اصلاح و تعلیم سپاه ایران توسط فرانسوی‌ها تحت تأثیر معادلات سیاسی و کارشکنی عوامل درباری و انگلیسی‌ها ادامه نیافت و هیأت نظامی انگلیسی نیز کمتر از آن فایده بخش بود. اعزام تعدادی دانشجو به خارج و سفرنامه‌های آنان و چاپ روزنامه‌های فارسی از دیگر مجاری تغییرات و اصلاحات در ایران بود، از جمله سفرنامه‌های ابوطالب اصفهانی (مسیر طالبی)، عبداللطیف شوشتری (تحفة العالم)، میرزا ابوالحسن خان ایلچی (حیرت نامه) و سفرنامه میرزا صالح شیرازی که اطلاعات زیادی از شیوه زندگی اروپائیان و مؤسسات علمی و صنعتی و وجود آزادی و حکومت قانون و پارلمان و «مشورت خانه» و تفکیک قوا و مشروطیت را منعکس کردند.

اما مخالفت درباریان و برخی عناصر مذهبی مانع پیشرفت امور شد و در دوران محمد شاه اگرچه تلاش‌هایی در جهت تقویت دولت مرکزی و نیز محاکم عرف در مقابل محاکم شرع و روند اعزام دانشجو به خارج صورت گرفت ولی ناتوانی و ناکارآمدی دولت و کشمکش میان دین و دولت و رقابت و نفوذ و مداخله روس و انگلیس و رخنه اروپایی، سمت و سوی تغییرات را منحرف کرد و اصلاحات را عقیم گذارد. میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی یا قائم مقام دوم که نقش مؤثری در روی کار آوردن محمد شاه داشت و به عنوان صدر اعظم او عزم اصلاحاتی در جهت تحکیم قدرت دولت و ارتش و جلوگیری از اسراف اموال دولتی و مداخلات استعمار روسیه و انگلستان و کمپانی‌های خارجی داشت، در همان سال اول صدارتش با مخالفت و کارشکنی درباریان و بیگانگان مواجه شد و به دستور محمدشاه به قتل رسید (۱۸۳۵/م ۱۲۱۴ ش). اما امیرکبیر که نقشی مشابه قائم مقام در روی کار آوردن شاه بعدی یعنی ناصرالدین شاه داشت، در دوران کوتاه صدارتش (۵۱-۱۸۴۸/م-۱۲۶۴ق) به قول آدمیت «بنیان همه‌گونه اصلاحات تجدد خواهانه را گذاشت». (آدمیت، پیشین، صص ۴۴-۴۳) او که پرورده مکتب قائم مقام و در جریان فعالیت‌های اصلاحی عباس میرزا و وزیرانش و تحت تأثیر تحولات در روسیه و عثمانی و مصر بود، در دوران صدارتش امور مالی و خزانه مملکت را سر

و سامان داد، از مواجب و مستمری‌های گزاف شاهزادگان و درباریان و دیوانیان و روحانیان کاست، برای پادشاه حقوق ثابت معین کرد، بر عایدات دولتی افزود، و میان دخل و خرج دولت موازنه برقرار کرد. (فریدون آدمیت، ۲۵۳۵، ص ۲۲۰) همچنین او به اصلاح نظام جدید و ارتش و تأسیس کارخانه‌های اسلحه سازی و توپ‌ریزی و کارخانه‌های صنعتی و تشویق و توسعه صنایع ملی همت گماشت و در استخراج معادل و سد سازی و اخذ علوم و فنون و صنایع روز اروپا با آموزش جوانان ایران از طریق تأسیس دارالفنون و اصلاحات فرهنگی و مدنی نظیر ایجاد روزنامه «وقایع الاتفاقیه» و تنظیم رابطه دین و دولت و تقویت دولت مرکزی و محاکم عُرف و برقراری نظم و ثبات و امنیت و قانون و عدالت، تلاش‌های زیادی نمود. (همان، صص ۲۲-۲۱، و نیز: آدمیت، صص ۴۹-۴۸، ۱۳۵۵)

اما این سیاست‌های اصلاح‌طلبانه امیرکبیر با منافع گروه‌های حاکم در تضاد بود و آنها در ائتلافی نیرومند و در پیوند با بیگانگان و مشخصاً انگلیسی‌ها، از همان ابتدای روی کار آمدن امیر دور ملکه مادر جمع شده و به توطئه سازمان یافته علیه او پرداختند و در نهایت موفق شدند نظر شاه را جلب نموده و دستور عزل و تبعید و قتل او را بگیرند. ایران در دورهٔ صدارت میرزا آقاخان نوری (۱۸۵۱-۵۸ م ۱۲۶۸-۷۵ هـ) باز گرفتار خودکامگی، فساد و بی‌قانونی و بی‌ثباتی سیاسی و مداخلهٔ بیگانگان شد. تا اینکه با برکناری او مجدداً فکر اصلاحات این بار از درون دستگاه دیوان جلوه‌گر شد.

در دورهٔ کوتاه و سه سالهٔ ترقیخواهی با تشکیل کابینهٔ میرزا جعفرخان مشیرالدوله برای نخستین بار و به سبک اروپایی، نشانه‌های چشمگیری از تغییر و اصلاح ظاهر شد. تأسیس شورای دولتی با شش وزارتخانهٔ مقدمهٔ اصلاح تشکیلات اداری بود و رساله‌ها و مقالاتی از جمله رسالهٔ معروف ملوک‌خان به نام «کتابچهٔ غیبی یا دفتر تنظیمات» برای برقراری حکومت و قانون و تشکیل مجلس و «مشورت‌خانه» و وضع تنظیمات و «قواعد جدیدة موضوعه» و پیشرفت صنعت و تجارت و کشاورزی و برپایی «کامپانی خانگی» نوشته و منتشر شد. اما این دورهٔ سه ساله نیز با مخالفت عناصر درباری و سودجو به پایان رسید و یک دورهٔ بحران اقتصادی و سیاسی ده ساله تا روی کار آمدن سپهسالار آغاز شد.

جان فوران (ص ۲۴۸) می‌نویسد در دو دههٔ پس از امیر کبیر «تقریباً همهٔ طرح‌های امیرکبیر بر هم زده شد. ارتش از هم گسیخت؛ کارخانه‌ها تعطیل شدند و کسری بودجه مجدداً پدیدار گردید. قحطی سال ۷۰-۱۸۶۹م/۴۹-۱۲۴۸ش بر بی‌لیاقتی شاه و سرکوب محافظه‌کارانهٔ دولت سرپوش نهاد.» حتی در همین قحطی و کمبود کالاها در دورهٔ بعد نیز تبدیل زمین‌ها از تولید مواد غذایی به خشخاش، که معمولاً کار سودآوری بود، نقش مهمی داشت. (کدی، پیشین، ص ۱۰۴) خانم کدی می‌نویسد ایران در این مقطع هر چه بیشتر به واردات کالاها ی غربی وابسته شده بود و صادرات کشاورزی آن نیز تابع نوسانات بازار جهانی شد که غیر قابل اعتماد بود و «جامعه هر چه بیشتر به سمت طبقاتی شدن (که معمولاً به طبقات فقیرتر لطمه می‌زند) پیش می‌رفت و فواصل درآمدهای طبقاتی رو به افزایش بود. به چند کشور معدود غربی وابستگی خطرناکی وجود داشت و دولت نیز قدم‌های مؤثری در جهت تقویت اقتصاد ایران در مقابل اقتصاد غرب بر نمی‌داشت.» (همان)

میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار اعظم در دورهٔ صدارتش (۸۰-۱۸۷۰م/۹۷-۱۲۸۷ق) تحت تأثیر مکتب اصلاحی و اصلاحات امیر کبیر و عثمانیان و تحولات در هند و قفقاز کوشید با اقتباس از تمدن جدید غربی به اصلاح و بازسازی تشکیلات دولتی، نوسازی نظامی و اصلاحات اقتصادی بپردازد و روح عصر او حکومت قانون بود و برقراری نظم قانونی، تا براساس آن حقوق فردی و اجتماعی مردم به رسمیت شناخته شده و حدود قدرت دولت معین باشد و ادارهٔ مملکت بر اصول استواری نهاده شود. (فریدون آدمیت، ۱۳۵۱، ص ۱۷۲)

ابتدا در وزارت عدلیه به کمک میرزا یوسف خان مستشارالدوله «قوانین نو وضع شدند، دستگاه قضاوت استقلال نسبی پیدا کرد، و قانون اساسی نوشته شد. نظام قانونی جدید بر اصول موضوعهٔ «عرفی» بر پایهٔ «علم و عقل» و در جهت «عدالت و مساوات» به وجود آمد.» (همان، صص ۳-۱۷۲) تنظیم قانون تنظیمات و بعد مجلس تنظیمات به عنوان دستگاه اجرایی متشکل با هدف تعیین حدود و وظایف حکام و رابطهٔ ایشان با مردم و یکنواختی ادارهٔ ولایات زیر نظر نظام متمرکز دولتی و نیز تأسیس عدالتخانه و طرح قانون اساسی از دیگر اقدامات اصلاحی مهم در این دوره بود. هدف اصلی سپهسالار «تأسیس دولت منتظم بر پایهٔ قانون استوار» بود، و با تأکید بر

سیاست عرفی، تفکیک قوا و از جمله جدایی قوه قانون‌گذاری از قوه اجرائیه و تقویت دولت مرکزی و تنظیم رابطه دین و دولت و نیز جدایی اداره کارکرد دو دستگاه کشوری و لشکری و نظارت اولی بر دومی. او در امور اداری می‌کوشید تحصیل‌کردگان جدید را با رعایت اصل شایستگی فردی و تربیت و آموزش آنها به کار و خدمت گیرد. او همچنین همراه با مستشارالدوله بر ناسیونالیسم و ترویج «آئین وطن پرستی»، «دفاع حقوق ملت»، «خیر ملت» و «امنیت مال و جان» افراد و ایجاد «مدارس جدید»، تحول در روزنامه‌نگاری و «نشر علوم و صنایع خارجه» تأکید داشت و در این مورد آخر و در اصلاحات اقتصادی به اصلاح مالیه، تأسیس بانک و سرمایه‌گذاری خارجی توجه کرد. اما این سیاست‌های مالی، پولی و صنعتی وی با منافع طبقه حاکمه قدرتمند سازگار نبود و از همان آغاز کار مخالفت و کارشکنی می‌کردند، از جمله مستوفی‌الممالک در رأس دستگاه استیفا. (همان، صص ۱۲-۳۱۰) در قضیه اعطای امتیاز رویترو به انگلیسی‌ها نیز همین سیاست و جلب سرمایه خارجی برای ایجاد راه آهن و استخراج معادن و نوسازی اقتصادی کشور مورد توجه بود که مخالفت با آن توسط ائتلافی از مخالفان به ویژه گروهی از علما به رهبری حاج ملاعلی کنی منجر به سقوط حکومت سپهسالار گردید. با عزل سپهسالار اصلاحات سیاسی - اقتصادی او نیز دچار وقفه شد و به زودی اجرای قانون تنظیمات، عدالتخانه و دستگاه قضایی جدید به فراموشی سپرده شد. اصلاحات امین‌الدوله از نیمه سال ۱۳۱۴/م/۱۸۹۵ ق نظیر تأسیس مجلس شبه قانون‌گذار به نام «مجلس خاص دولتی»، تأسیس انجمن معارف، آزادی نسبی مطبوعات، اداره منظم مالیه و گمرک، خزانه و پستخانه مدرن، همانند موارد قبلی با مخالفت و کارشکنی درباریان و متحدانشان مواجه شد. او نیز در سال ۱۳۱۶/م/۱۸۹۷ ق از کار برکنار شد و تشکیلات مدرن دولتی مجدداً از هم پاشید و دولت با بحران شدید مالی و سیاسی روبه‌رو شد. به نوشته خانم لمبتون (لمبتون، پیشین، ص ۲۰۷) به علل مشابهی تلاش‌های اصلاح‌طلبانه برای تقویت دولت مرکزی و موقعیت آن در داخل و خارج از ایران، همانند اصلاحات نظامی از دوره عباس میرزا به بعد، ناموفق بود و اگرچه «قدرت اجرایی احکام دولتی افزایش یافت ولی در ماهیت حکومت تغییراتی رُخ نداد و هیچ نوع مسئولیتی به مردم عرضه نشد و به طور کلی مردم را در امور مملکتی هیچ نوع شراکتی ندادند. نارضایتی

تسکین نیافت»، بلکه افزایش یافت و در قالب جنبش تنباکو (۹۱-۱۸۹۰ م / ۹-۱۳۰۷ ه) و انقلاب مشروطه (۶-۱۹۰۵ م / ۶-۱۲۸۵ ه) بروز نمود.

جنبش‌های اصلاح طلبانه در دوران مشروطیت

ضعف و زوال دولت مرکزی قاجار و بحران عمیق اجتماعی و وابستگی و شکست تلاش‌های اصلاح طلبانه از درون دستگاه دولتی و اجرایی، زمینه را برای حرکت اصلاحی از طرف اқشار و گروه‌های ناراضی اجتماعی از علما و روشنفکران و تجار و دهقانان فراهم ساخت. شکاف میان جامعه و دولت با شکاف روزافزون میان دین (علما) و دولت همراه شده بود و علما به عنوان تنها قشر مستقل از دولت، رهبری اعتراضات و جنبش‌های اجتماعی - سیاسی را در دست گرفتند، به ویژه آنکه با پیروزی اصولیون بر اخباریون نهاد مرجعیت شیعه در عراق مستقر و موقعیت علما و مجتهدین در ایران تقویت شده بود. تحرک اولیه علما به خاطر واگذاری امتیازات به بیگانگان و خطر سلطه خارجی بر ایران بود که قبل از امتیاز رژی در امتیاز رویتر و امتیاز انحصاری تأسیس لاتاری نمود یافته و منجر به لغو آن امتیازات شده بود. اما در قضیه قرارداد رژی با کمپانی انگلیسی در سال ۱۸۹۰ م / ۱۳۰۷ ه ق معیشت و منافع اқشار مختلف مردم اعم از تولید کننده، تاجر و مصرف‌کننده توتون و تنباکو با انحصار آن به دست انگلیسی‌ها مستقیماً در معرض خطر قرار می‌گرفت و اعتراضات این اқشار طبق روال معمول به ویژه از طریق علما به دولت منعکس شده بود ولی فساد و رشوه خواری درباریان و صدر اعظم امین‌السلطان و شخص شاه مانع از توجه به این اعتراضات می‌شد، تا اینکه علما به مرجع عام شیعه میرزا حسن شیرازی در عراق متوسل شدند و او که در جریان اوضاع ایران از جمله از طریق نامه سید جمال به وی فرار گرفته بود، پس از آنکه از نامه‌های خود به شاه و صدر اعظم نتیجه‌ای نگرفت فتوای تحریم استعمال توتون و تنباکو را صادر کرد و سرتاسر ایران و همه اқشار مردم، حتی اقلیت‌های دینی، را یکپارچه به قیام عمومی کشاند. (نیکو کدی، ۱۳۵۶)

اما هدف اصلی در این قیام لغو همه امتیازات و اگذار شده به بیگانگان بود، یعنی مبارزه با استعمار، و پیشنهاد سید جمال مبنی بر مبارزه هم‌زمان با استبداد، به عنوان پایگاه داخلی

استعمار، مورد توجه علما و مراجع سنتی قرار نگرفته بود. اگرچه این حرکت به طور ضمنی سلطنت استبدادی و خودکامه ناصرالدین شاه را نیز به خطر انداخته بود و به همین دلیل مجبور شدند امتیاز را لغو و جنبش را متوقف کنند. (لمبتون، پیشین، فصل ششم) در سال‌های پس از جنبش تنباکو، بنا به روایت آبراهامیان، (برواند آبراهامیان، ۱۳۷۸، ص ۶۷)

ناصرالدین شاه به سرکوب سیاسی بیشتر روی آورد و نوآوری‌های خطرناک را کنار گذاشت و تقریباً امتیازی واگذار نکرد، به توسعه دارالفنون خاتمه داد، تأسیس مدارس جدید را ممنوع ساخت، و هنگامی که جماعت متعصب مذهبی مدرسه جدیدی را در تبریز به آتش کشیدند، چشم بر هم نهاد، اختر و قانون را غیر قانونی اعلام کرد؛ از ورود انتشارات مربوط به دنیای خارج ممانعت کرد؛ اعزام محصل به خارج را محدود ساخت؛ مسافرت مردم از جمله خویشان خود را به اروپا ممنوع کرد....

با این حال جنبش تنباکو مقدمه انقلاب مشروطیت شد و تاکتیک ثابت سید جمال مبنی بر پیوند علما و روشنفکران و نیز بین آنها و تجار رو به گسترش نهاد و اقشار مختلف مردم با خود باوری بیشتری درصدد مبارزه با استبداد و خودکامگی و محدود کردن قدرت مطلقه شاه و برقراری حکومت قانون و مسئول و مشروط و پاسخگوی مردم، تفکیک قوا و پارلمان برآمدند. ترور ناصرالدین شاه به دست میرزا رضای کرمانی از مریدان سید جمال در سال ۱۳۱۳/م ۱۸۹۶ هـ ق نقطه عطفی در این روند و رویارویی‌ها بود. ائتلاف دو مجتهد برجسته پایتخت یعنی سید عبدا... بهبهانی (مرگ ۱۳۲۹/م ۱۹۱۰ هـ ق) و سید محمد طباطبایی (۱۹۲۰ - ۱۸۴۱/م ۱۳۳۹-۱۲۵۷ هـ ق) که دومی از مریدان پایدار سید جمال و رهبر صادق مشروطه بود، در نوامبر ۱۹۰۵/م ۱۳۲۳ هـ ق، رهبری علمای اصلاح طلب را در جنبش مشروطه در همین سال تثبیت نمود. کم کم درخواست تشکیل عدالتخانه در جریان مهاجرت علما به شاه عبدالعظیم و بعد قم به درخواست تشکیل مجلس مشورتخانه ملی و حاکمیت قانون و برقراری مشروطیت انجامید که فرمان آن در نهایت در ۱۳۲۴/م ۱۹۰۶ هـ ق توسط مظفرالدین شاه صادر شد. به تدریج با شکل‌گیری جریان‌های فکری متجدد و روشنفکر و آزادیخواه و تشکیل انجمن‌ها

و احزاب و ایجاد روزنامه‌ها، مسئله تقابل میان سنت‌گرایان و متجددین را پیش آورد و با انشعاب شیخ فضل‌الله نوری از حرکت مشروطه خواهی در جریان تدوین قانون اساسی و متمم آن و بعد اعدام او توسط متجددین افراطی، علمای اصلاح طلب و مشروطه خواه در نظر و عمل، از نائینی تا طباطبایی، که مورد حمایت مراجع سه گانه مقیم عراق یعنی خراسانی، تهرانی و مازندرانی بودند، در موقعیت دشواری قرار گرفتند و با گسترش اختلافات، مداخله روسیه و دوره استبداد صغیر و بعد مداخله بیشتر انگلستان و عواملش، مسیر جنبش اصلاح طلبانه مشروطیت با سرکوب آزادیخواهان منحرف شد و به روی کار آمدن رضا خان انجامید.

البته تشکیل مجلس شورای ملی که در دوره‌های اول تا پنجم مرکز ثقل تصمیم‌گیری‌های سیاسی کشور به جای شاه و دربار و دولت شده بود، بارزترین دستاورد انقلاب مشروطه و یک گام نهادی اصلاحی بود که با محدود کردن قدرت شاه و دربار و حاکمیت قانون و مردم از گذر فعالیت احزاب سیاسی، منشاء یک سلسله اصلاحات در ایران می‌شد. ولی چون نیروهای اجتماعی دخیل در آن از روحانیون، روشنفکران و بازرگانان و طبقه متوسط نتوانستند به ائتلافی پایدار علیه نخبگان سنتی و زمیندار و حامیان خارجی آنها برسند، از همان ابتدا زمینداران شمال و جنوب و رؤسای عشایر بختیاری و دیگر قبایل و دیوانسالاران بر دولت و مجلس اعمال کنترل کردند و از پتانسیل اصلاحی و انقلابی جنبش کاستند. احزاب «دموکرات عامیون» و «اجتماعیون اعتدالیون» نتوانستند به چارچوب روشن و مشترکی برای پی‌گیری و تداوم اهداف اصلاح طلبانه جنبش دست یابند و هرج و مرج و ناامنی و بی‌ثباتی و حوادث جنگ جهانی اول، علی‌رغم شکل‌گیری حرکت مهاجرین، و بعد انقلاب اکتبر روسیه در ۱۹۱۷ که باعث کناره‌گیری روسیه از صحنه سیاسی ایران و مداخله بیشتر انگلستان با سیاست تقویت دولت مرکزی ایران شد، بسیاری از نیروهای اجتماعی و روشنفکران متجدد و نخبگان سنتی دور رضاخان جمع شده و زمینه روی کار آمدن او را از وزارت جنگ و نخست‌وزیری به سلطنت، از همان کودتای ۱۲۹۹ ش وی فراهم کردند. در همین مقطع سه جنبش اصلاح طلبانه رادیکال در گیلان، آذربایجان و خراسان به رهبری به ترتیب میرزا کوچک خان، شیخ محمد خیابانی و کلنل پسیان که همسو با حرکت مدرس علیه باز تولید استبداد و خودکامگی در چهره رضاخان و در جهت

اعاده مشروطیت و حاکمیت قانون و انجام اصلاحات اساسی در کشور فعال شده بودند همگی توسط رضاخان سرکوب شدند و مدرس نیز به شهادت رسید.

نوسازی و اصلاحات در دوره پهلوی اول

رضاخان و سید ضیاء پس از کودتا در جهت ایجاد یک دولت مرکزی قوی، از همان ابتدا بر ضرورت اصلاحات مالی، اداری، اقتصادی و نظامی به صورت مبارزه با امتیازات انگل‌های اجتماعی، تقسیم اراضی خالصه بین کشاورزان، تأسیس مدارس، پیشرفت تجارت از طریق احداث جاده، راه آهن و نیز الغای کاپیتولاسیون، تأکید کردند و نخستین عرصه آغاز اصلاحات ایجاد یک ارتش ملی واحد و مدرن بود که برای برقراری نظم داخلی و امنیت، حفظ تمامیت ارضی و ایجاد وحدت ملی از جمله با جلوگیری از خودمختاری و تجزیه طلبی گروه‌های قومی و کلاً استقرار «نظمی نوین» ضروری بود. (محمد رضا خلیلی خو، ۱۳۷۳، صص ۱۳۰-۱۲۹) این جهت‌گیری اگر چه مورد درخواست نخبگان فکری و سیاسی کشور برای ایجاد یک دولت ملی و قوی و تام الاختیار بود ولی با اهداف اولیه مشروطه‌طلبان و روح قانون اساسی مشروطه مبنی بر جلوگیری از تمرکز قدرت و کثرت‌گرایی ناسازگار بود. همان‌طور که دکتر بشیریه متذکر می‌شود «درخواست‌های عمده انقلاب مشروطه یعنی حکومت قانون و پارلمان و مشارکت آزاد گروه‌ها در زندگی سیاسی، با تکوین ساخت دولت مطلقه غیر قابل اجرا شدند» ولی خواست‌های دیگر آن، به ویژه «اصلاحات بوروکراتیک و مالی و آموزشی، نوسازی فرهنگی و گسترش نوعی ناسیونالیسم ایرانی، در نتیجه تکوین ساخت دولت مطلقه مجال تحقق یافتند». (حسین بشیریه، ۱۳۸۰، ص ۶۴) به نظر بشیریه، دولت رضا شاه نخستین دولت مدرن مطلقه در ایران بود و مبانی آن را به وجود آورد که مهم‌ترین ویژگی آن تمرکز و انحصار در منابع و ابزارهای قدرت دولتی، تمرکز وسایل اداره جامعه در دست دولت متمرکز ملی، پیدایش ارتش جدید، ناسیونالیسم و تأکید بر مصلحت ملی بوده است. (حسین بشیریه، ۱۳۷۸، ص ۶۹) از مجلس ششم به بعد «نهادهای برآمده از مشروطیت نیز در درون ساخت دولت مطلقه ادغام شدند و در مقابل، قوه مجریه و دربار و ارتش به عنوان مراکز اصلی قدرت سیاسی پدیدار گردیدند». (بشیریه، ۱۳۸۰،

ص ۶۹

ارتش وسیله‌ای برای ایجاد هویت ملی، تسریع آهنگ نوسازی و تغییر ساختار دولت شد و رضا شاه با سرکوب شورش‌های عشیره‌ای و منطقه‌ای و قومی در غرب، شمال غرب و جنوب کشور، امنیت راه‌ها و وحدت و یکپارچگی ملی را برقرار کرد، اگر چه این سیاست به نحوی خشن و تخریبی همراه با نابودی بخش زیادی از امکانات مالی و احشام عشایر و غارت اموال و دارایی‌های رؤسای آنها توسط رضاخان و امرای ارتش بود. او همچنین روزنامه‌های مستقل و رادیکال را تعطیل و مصونیت پارلمانی را از نمایندگان سلب نموده و احزاب سیاسی را از بین برد. (آبراهامیان، پیشین، صص ۱۱۹ و ۱۲۶) بدین ترتیب رضا شاه با عملی کردن تلاش‌های اصلاح‌طلبانه ناموفق عباس میرزا، امیرکبیر و سپهسالار در نخستین گام ارتشی مدرن و «نظمی نوین» برقرار کرد و به تقویت دولت مرکزی و ملی پرداخت و آنگاه به اصلاحات و نوسازی در سایر حوزه‌ها اقدام نمود. او با ایجاد یک نظام حقوقی و قضایی جدید و سکولار به دعوا و دوگانگی دیرینه میان محاکم شرع و محاکم عرف پایان داد و درصدد تضعیف و محدود نمودن نقش و نفوذ و اقتدار و حوزه اختیارات و فعالیت علما در امور مربوط به قضاوت، معاملات، عقد و ازدواج و آموزش برآمد. نظام آموزشی جدید ایران نیز در سال‌های ۹-۱۳۰۴ ش پایه‌ریزی شد و در ادامه روند تأسیس مدارس جدید، مکتب‌خانه‌ها تعطیل و دانشسراها، دانشکده‌ها و در سال ۱۳۱۳ دانشگاه تهران تأسیس شدند. اعزام دانشجویان به خارج نیز از سال ۱۳۰۷ آغاز گردید و بودجه وزارت فرهنگ افزایش یافت، اگرچه در مقایسه با بودجه ارتش ناچیز بود.

اصلاحات اداری و گسترش آن، با افزایش تعداد کارمندان و استخدام فارغ‌التحصیلان مدارس و مؤسسات آموزش عالی، با پرداخت حقوق و مزایا مطابق با الگوهای اروپایی در ۱۹۲۲ م آغاز شد و تقسیمات جدید اداری و کشوری با ۱۳ استان و هر استان با چندین شهرستان و هر شهرستان با چندین بخش از سال ۱۳۱۶ ش اجرا شد، اگرچه عملاً با حضور ارتش و ژاندارمری و شهربانی زیر نظر ستاد مشترک و شاه به عنوان فرمانده کل قوا، استاندار تحت الشعاع قدرت و نفوذ فرمانده نظامی بود و نوعی حاکمیت دوگانه نظامی و غیرنظامی برقرار شد. (کاتوزیان، ۱۳۶۶،

ص ۱۵۴) در واقع اقتدارگرایی و پاتریمونیالیسم با وجود آنکه در دوره رضا شاه جنبه بوروکراتیک به خود گرفته بود، ولی با سلطه مطلق شاه و خودکامگی و روابط شخصی مبتنی بر یک نوع سیستم و شبکه حامی - پیرو، به ویژه از طریق نقش کلیدی ارتش و نظامیان همراه بود. گسترش شبکه راه‌های ارتباطی و توسعه ارتباطات و حمل و نقل، و اموری چون پست و تلگراف و تلفن و رادیو، و راه آهن دولتی و سرتاسری، از دیگر برنامه‌های اصلاحی دوره رضا شاه بود که نقش و تأثیر مهمی در بسط حوزه نفوذ و اقتدار دولت و یکپارچگی بازار ملی و مبادله آزاد کالا و خدمات بین مناطق مختلف شهری و روستایی کشور داشت و به نوسازی اقتصادی و صنعتی کمک شایانی می‌کرد. از مهم‌ترین اصلاحات مالی در این دوره تأسیس بانک ملی با اختیار انحصاری چاپ اسکناس و تلاش برای تثبیت ارزش پول ریال (به جای قران) با استقرار واحد طلا و نیز استقلال گمرکی کشور به دست دولت بود که با اصلاح نظام مالیاتی و افزایش منابع درآمدی دولت، به ویژه درآمدهای نفتی، قدرت و توان مالی و اعتباری و نقش دولت در تخصیص بودجه برای نوسازی از بالا در حوزه‌های مختلف افزایش چشمگیری یافت. منابع درآمدی دولت عبارت بودند از عواید نفت، درآمد گمرکات، مالیات‌های غیرمستقیم و مالیات بر درآمد که این منبع آخر سهم کمتری داشت. (همان، ص ۱۵۹)

یکی از مهم‌ترین کارکردهای دولت مطلقه رضاشاه که آن را به مدد دولت بناپارتی نزدیک می‌سازد نقش آن در تجهیز و تخصیص منابع و کمک به انباشت سرمایه و جهت‌گیری به سمت صنعتی شدن می‌باشد، به حدی که نقش دولت در این دوره از حالت عدم مداخله و آزادگذاری فعالیت‌ها در اقتصاد طی دهه ۱۹۲۰ م به مرحله مداخله در اقتصاد در دهه ۱۹۳۰ م گسترش یافت، به ویژه آنکه درآمدهای نفتی عمدتاً صرف تأمین مالی هزینه‌های ادارات دولتی می‌شد. اگر چه رضا شاه آگاهانه یک استراتژی توسعه مبتنی بر جایگزینی واردات را دنبال نکرد ولی کنترل ارزی ۱۹۳۰ و قانون انحصار تجارت خارجی ۱۹۳۱، کنترل شدید واردات و یک نظام گمرکی با تعرفه‌های بالا و نظام ارزی چند نرخ در سراسر دهه ۱۹۳۰ در چارچوب همین استراتژی بود. در ادامه نفوذ و قدرت زمینداران به عنوان متحدان رضا خان، علی‌رغم القای تیولداری در مجلس اول مشروطه، که مقامات ارشد نظامی و دیوان‌سالاری را نیز در اختیار

داشته و توانستند نیروها و جنبش‌های رادیکال خواهان اصلاحات ارضی را سرکوب کنند، تجار بزرگ نیز در شهرها با تشویق دولت شرکت‌های بزرگی ایجاد کرده و انحصار کلی برخی اقلام عمده تجارت خارجی و حتی گاهی اختیار کل تجارت خارجی استان‌ها را در دست داشتند. (مسمود کارشناس، ۱۳۸۲، ص ۱۱۵) در واقع نوعی بورژوازی کمپرادور در پیوند با رژیم و کمپانی‌های خارجی شکل گرفته و به جای بورژوازی ملی و صنعتی مستقل، هدایت تغییرات و اصلاحات اقتصادی را در دست گرفته بود. بنا به نوشته کارشناس (همان، ص ۱۱۶) با فقدان سازمان‌های مدرن اعطاکننده اعتبارات بلند مدت و نبود انباشت وسیع سرمایه پولی توسط تاجران ایرانی،

تمرکز وجوه از طریق بودجه دولت و شرکت‌های بازرگانی انحصاری خصوصی نقش مهمی در تأمین سرمایه‌ی ثابت طی دهه ۱۹۳۰ بازی کردند. تشکیل سرمایه به خصوص در نیمه دوم دهه تشدید شد. قسمت عمده سرمایه‌گذاری طی این دوره توسط بخش دولتی انجام گرفت. بیش از ۴۰ درصد از کل هزینه دولت طی این دهه عمدتاً در حمل و نقل و صنعت سرمایه‌گذاری شد. حدود ۶۰ درصد سرمایه‌گذاری دولت در جاده‌ها و راه آهن به کار گرفته شد که تا حد زیادی به یکپارچه کردن بازار ملی کمک کرد.

تا آخر دهه ۱۹۳۰ م بخش دولتی و خصوصی بیش از ۲۶۰ کارخانه با حداقل ۶۳۰۰۰ اسب بخار قدرت و حدود ۴۸ هزار کارگر تأسیس کردند که عمدتاً در صنایع سبک و تولیدکننده کالاهای مصرفی بودند، نظیر منسوجات، شکر، کبریت، سیمان و مواد شیمیایی، که در بازار جهانی نیز خریدار داشت. (همان، ص ۱۱۷) با این حال، این اصلاحات اقتصادی و مالی دولت و فرایند صنعتی شدن در قالب رشد اقتصادی و نه توسعه اقتصادی، در پیوند با منافع تجار بزرگ و زمینداران بود و منافع حاصله با سطح مصرف و استانداردهای بالای زندگی، به آنها اختصاص می‌یافت و طبقه متوسط و پائین در شهر و روستا چندان نفعی عایدش نشد و همین رابطه ضعیف دولت با جامعه در کنار زور و سرکوب و پدرسالاری و رابطه حامی - پیرو و سلطه نظامیان، از قدرت چانه زنی دولت در رابطه با اعمال فشار و سیاست‌های دول اروپایی

می‌کاست و در نهایت منجر به سقوط رضا شاه شد.

نوسازی و اصلاحات در دوره پهلوی دوم

در سیزده سال میان شهریور ۱۳۲۰ تا ظهور سلطنت نظامی محمدرضا شاه در مرداد ۱۳۳۲، بی‌نظمی، بی‌ثباتی و هرج و مرج اجتماعی، تجزیه ملی، بحران‌های سیاسی، کشمکش‌های اجتماعی و رکود و سقوط اقتصادی دوباره سربرآوردند و به قول دکتر کاتوزیان (۱۳۷۴)، صص ۶۴-۶۵) جامعه ایران از قطب استبداد به هرج و مرج گرائید که اولی همواره به بهانه تحقق نظم و امنیت و دومی به‌عنوان نیل به آزادی و عدالت صورت می‌گرفت. اختلافات و کشمکش‌های قومی و طبقاتی و اختلافات میان احزاب و گروه‌های سیاسی که در مجلس سیزدهم نیز انعکاس یافته بود، وضعیت پیچیده و دشواری را برای جامعه و کشور به وجود آورده بود. نیروهای اجتماعی مختلف بر حسب ساختار اجتماعی حوزه انتخابیه‌شان در مجلس نمایندگی و قدرت داشتند. در مناطق روستایی رؤسای قبایل و زمینداران بزرگ بر عشایر و رعایای خود تسلط داشتند و در شهرهای کوچک رهبران مذهبی و تجار توانگر در مساجد و بازارها و در شهرهای جدیدتر رهبران مذهبی و تجار متمول در برابر روشنفکران رادیکال که دارای مجامع صنفی، مطبوعات انقلابی و نیز احزاب سیاسی بودند، موقعیت داشتند. (آبراهامیان، پیشین، ص ۱۶۸)

حزب توده با گرایش‌های چپ و رادیکال، توسط گروه پنجاه و سه نفر پس از سقوط رضا شاه در اوایل ۱۹۴۲ م تأسیس شده بود، و در رقابت با آن، حزب دموکرات ایران به رهبری احمد قوام شکل گرفته بود که با سیاست موازنه مثبت در بحران آذربایجان و قضیه امتیاز نفت شمال در مقام نخست‌وزیر ایران، با زیرکی خاص توانست روس‌ها را متقاعد کند که نیروهایشان را از آذربایجان و خاک ایران خارج کنند، ضمن اینکه فشار آمریکا و افکار عمومی جهان نیز در این رابطه مؤثر بود. قوام سیاستمداری کهنه کار و حامی مشروطیت بود که درصدد تضعیف سلطنت و اعمال نظارت و کنترل غیر نظامی بر ارتش بود. (همن، ص ۲۰۵) در چنین شرایطی شاه در فکر تقویت نهاد سلطنت و به دست گرفتن کنترل ارتش و نزدیکی به آمریکا بود. دکتر محمد مصدق نیز در پیوند با حامیانش از حزب ناسیونالیستی ایران وارد مبارزه انتخاباتی مجلس چهاردهم

شده و از موضعی مستقل و با حمایت رؤسای اصناف و انجمن‌های صنفی تهران به صحنه سیاسی بازگشته بود و به تدریج به جای قوام که با عقب‌نشینی در مقابل فشار به راست‌گرایی یافته بود رهبری نهضت ملی ایران را به دست گرفت. مجلس پانزدهم به سه فراکسیون اصلی تقسیم شده بود: حزب دموکرات ایران، سلطنت‌طلبان و فراکسیون ملی از گروه هواداران انگلستان. با بروز اختلاف در حزب دموکرات ایران که تنها امید سلطنت‌طلبان نیز همین امر بود و سقوط قوام، حزب توده هم به دلیل موضع‌گیری‌های غلط و کورکورانه‌اش به نفع شوروی و در مسئله نفت اعتبار چندانی نداشت و لذا زمینه برای مصدق و جبهه ملی تازه تأسیس او (۱۹۴۹م) برای به دست گرفتن رهبری مبارزه با استعمار و ملی کردن نفت و آغاز اصلاحات اجتماعی و دموکراتیک فراهم شده بود. جبهه ملی در برنامه‌ای که چند ماه بعد منتشر کرده بود خواهان استقرار عدالت اجتماعی و اجرای قانون اساسی، انتخابات آزاد و آزادی بیان عقاید سیاسی، و بهبود وضع اقتصادی شده بود. (همان، ص ۲۲۹)

در کنار این گروه‌ها و گرایش‌های چپ و ملی، گرایش‌های اسلامی نیز فعال بودند که گذشته از سنت‌گرایان با محوریت آیت‌الله بروجردی رئیس حوزه علمیه قم که در سیاست روز دخالت نمی‌کردند، دو دسته و گروه دیگر، یکی طرفداران آیت‌الله کاشانی و دیگری طرفداران فدائیان اسلام و نواب صفوی مطرح بودند. فدائیان اسلام متأثر از جنبش اخوان المسلمین در مصر با گرایش‌های بنیادگرایانه، رویکردی احساسی و افراطی و خشونت‌بار داشتند و به سلسله ترورهای دست‌زند، نظیر قتل احمد کسروی نویسنده معروف (۱۹۴۶م)، قتل عبدالحسین هژیر وزیر دربار (۱۹۴۹) و بعد ترور سپهبد رزم آرا نخست‌وزیر مقتدر (مارس ۱۹۵۱) که این مورد آخر راه را برای نخست‌وزیری مصدق هموار کرد. فدائیان اسلام خواستار بازگشت به اسلام اصیل و اولیه و اجرای احکام اسلامی بودند و چارچوب فلسفی و فکری مدرن و نوگرایانه نداشتند. آیت‌الله کاشانی که به نوعی رهبر معنوی فدائیان اسلام نیز بود، برخلاف آنها گرایش‌های نوخواهانه داشت و همانند مصدق مشروطه‌خواه و ضد انگلیسی بود و به همین دلیل نقش مهمی در روی کار آوردن مصدق و حمایت از او در ملی کردن نفت داشت (۱۹۵۱م).

در مجلس هفدهم از هفتاد و نه نماینده، سی نفر از طبقات متوسط جدید و سستی عضو یا

همراه جبهه ملی بودند و چهل و نه نماینده دیگر اغلب مالک و به فراکسیون‌های سلطنت طلب و طرفدار انگلیس تقسیم می‌شدند. (همان، ص ۲۴۲) در این شرایط ضعف و پراکندگی نیروهای سیاسی، نیروهای محافظه کار و سلطنت طلب پشت سر شاه و سلطنت، دربار و ارتش سنسگر گرفته و خواهان انتقال قدرت از مجلس به دربار بودند. اما ترور رزم آراکه اصلاح‌گری اقتدار طلب بود و خصومت چهره‌های با نفوذ دربار را برانگیخته بود، زمینه را برای فعالیت کمیسیون ویژه نفت به ریاست مصدق و بعد نخست وزیری وی با پیشنهاد ملی کردن نفت فراهم کرد که در کنار آن پیشنهاد، مصدق با اتکا به محبوبیت خود از شاه خواستار تصدی وزارت جنگ و کنترل ارتش شد که با مخالفت شاه مواجه و استعفا داد ولی با حمایت مؤثر کاشانی طی قیام ۳۰ تیر دوباره نخست وزیر شد و این بار اقدامات اصلاح طلبانه‌اش علیه شاه، ارتش، اشراف زمیندار و مجلسین سمت‌گیری یافت و با کناره‌گیری تدریجی از جناح سنتی، تغییرات اساسی اجتماعی را پی گرفت. اما از یک طرف جبهه ملی ائتلاف و تشکیلات منسجم و ایدئولوژی مشخصی نداشت و از طرف دیگر کاشانی به عنوان رئیس مجلس در مقابل او قرار گرفت و جنبش ناسیونالیستی طرفداري جناح مذهبی خود را از دست داد و با این اختلافات و فشارهای خارجی به رهبری انگلستان و بعد آمریکا، زمینه برای کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سقوط مصدق فراهم شد.

در واقع اصلاحات مصدق با نمایندگی شایسته طبقه متوسط که کم‌کم جهت‌گیری رادیکال پیدا می‌کرد دستاوردهای مهمی در راه اندازی پروژه‌های آبیاری، تأسیس کارخانه‌های جدید و تولید صنعتی داشت ولی هر چه بیشتر در این جهت حرکت می‌کرد جبهه ملی و ائتلاف قبلی بیشتر از هم می‌پاشید و با سوابق یا موضع‌گیری‌های غیردینی یا ضدروحانیت برخی از دستیاران مصدق، متحدان مذهبی او را بیشتر به دام تبلیغات انگلیسی‌ها مبنی بر خطر غلبه چپ و کمونیسم انداخت. (سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ۱۳۷۵، صص ۹۵-۹۴)

از آن پس کمک‌های خارجی، به ویژه از جانب ایالات متحده، و بعد درآمدهای روزافزون نفتی، با تثبیت و تحکیم رژیم محمدرضا پهلوی از طریق تقویت نیروهای نظامی و انتظامی و امنیتی، زمینه ساز باز تولید استبداد و خودکامگی پدرسالارانه در قالبی مدرن و نوسازی شده شد و رژیم اتوکرات محمدرضا که همانند پدرش در ابتدا با حمایت ائتلاف نخبگان سنتی و

زمیندار و تاجر و مذهبی روی کار آمده بود، به تدریج با شروع اصلاحات وسیع و سریع از بالا از این ائتلاف فاصله گرفت، بدون اینکه دوباره همانند پدرش بتواند ائتلاف جدید و قوی و محکمی از نیروهای پیشرو اجتماعی و طبقات متوسط و بورژوازی ملی ایجاد و به آن تکیه کند. در ده سال بین ۴۲-۱۳۳۲ شاه کوشیده بود تعرضی به منافع خانواده‌های بزرگ مالک و بازاریان و اصناف نکرده و احترام مذهب و علما و مراجع را نیز رعایت کند ولی در سال‌های ۴۲-۱۳۳۹، یعنی در اواخر این دهه، تشدید بحران اقتصادی و فشارهای آمریکا برای انجام اصلاحات ارضی، رژیم را به انجام اصلاحات اجتماعی و تغییر استراتژی اقتصادی واداشت که لازمه آن فاصله گرفتن از این ائتلاف سنتی بود.

نخست وزیر علی امینی همراه با لغو انتخابات سراسر تقبل مجلس در ۱۳۳۹/۱۹۶۰م اش و انحلال مجلس بیستم، آغازگر دور جدیدی از اصلاحات در ایران از بالا و از بیرون بود که به ویژه با اصلاحات ارضی، درصدد جلوگیری از بروز یک انقلاب کمونیستی در ایران بودند. امینی سه وزارتخانه دادگستری، فرهنگ و کشاورزی را به اصلاح طلبان برخاسته از طبقه متوسط که در گذشته مغضوب واقع شده بودند، یعنی به ترتیب به نورالدین الموتی، محمد درخشش و حسن ارسنجانی واگذار کرد. (آبراهامیان، پیشین، ص ۳۸۶) ارسنجانی نخستین گام جدی در جهت تقسیم اراضی در سرتاسر ایران را با قانون اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱ و با هدف ایجاد یک طبقه از کشاورزان مستقل برداشت، که سه شرط عمده داشت: نخست، زمینداران باید همه املاک خود را به استثنای یکپارچه روستا یا شش دانگ در چند روستا به دولت بفروشند. دوم، غرامت متعلق به اربابان بر اساس تشخیص مالیاتی گذشته و در عرض ده سال آتی پرداخت شود. سوم، زمین خریداری شده توسط دولت به نسق دارانی که روی همان زمین کار می‌کنند فروخته شود. (همان) اما محتوای رادیکال اصلاحات ارضی با برکناری امینی و ارسنجانی به زودی از میان رفت و شاه آن قسمت از اصلاحات حکومت امینی را که با منافع و موقعیت خود سازگار می‌دید حفظ نموده و در منشور شش ماده‌ای موسوم به انقلاب سفید منظور کرد که غیر از اصلاحات ارضی شامل ملی کردن جنگل‌ها، فروش کارخانه‌های دولتی به بخش خصوصی، سهم شدن کارگران در سود کارخانجات، دادن حق رأی به زنان و تشکیل سپاه دانش بود و شاه با فرماندومی

سراسری در ۱۶ بهمن ۱۳۴۱ آن را قانونی کرد. با این حال، ادامه رکود اقتصادی و افزایش قیمت‌ها و بحران شدید اقتصادی و تقابل دین و دولت زمینه را برای رهبری جدید و مبارز در میان مخالفان رژیم از قشر روحانیت و مراجع پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی، یعنی آیت‌الله خمینی، فراهم کرد. او توانست اکثر روحانیونی را که به دلایل مختلفی مخالف شاه بودند متحد نموده و طی قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ آنان و اقشار مختلف طبقه متوسط و پایین را رویاروی رژیم شاه قرار دهد. این قیام به شدت سرکوب شد ولی ناکامی رژیم در انجام اصلاحات اساسی در جهت توسعه، این رویارویی علما و روشنفکران و اقشار دیگر با دولت را وارد فاز جدیدی کرد و به سمت انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ سوق داد.

طبق بهترین برآوردها در مرحله نخست اصلاحات ارضی تنها ۹ درصد از کشاورزان ایرانی صاحب زمین شده بودند. (کدی، پیشین، ص ۲۸۲) حدود ۴۰ درصد روستائیان کشاورز به صورت دستمزدی کار می‌کردند که اصلاحات ارضی برای آنها که هیچ‌گونه حق کشت خاصی روی زمین نداشتند هیچ دستاوردی نداشت و در تقسیم اراضی زمینی به آنها تعلق نگرفت. (همان، ص ۲۸۰) مراحل بعدی اصلاحات ارضی بسیار محافظه‌کارانه‌تر انجام شد، به حدی که به قول خانم کدی «بیشتر به تنظیم سیستم موجود شبیه بود تا تقسیم مجدد ثروت». (همان، ص ۲۸۵) با ایجاد واحدهای بزرگ کشاورزی به صورت شرکت‌های زراعی و کشت و صنعت، کشاورزان خرده پا و فقیر مجبور شدند با واگذاری زمین‌های به دست آورده طی مرحله اول اصلاحات ارضی به این شرکت‌ها در مقابل دریافت سهام، بیکار شده و راهی شهرها شوند. (همان، صص ۷-۲۸۶) بدین ترتیب مهاجرت به شهرها گسترش یافت بدون اینکه امکان جذب مهاجران در صنعت و مشاغل مولد در شهرها وجود داشته باشد. تولید و بازده کشاورزی نیز افزایش رضایت‌بخشی نیافت و کشاورزی بزرگ مقیاس در قالب انقلاب سبز در پیوند با کمپانی‌های خارجی موفقیت‌آمیز نبود. عمده‌ترین پیامد برنامه اصلاحات ارضی به قول جان فوران (صص ۴۷۷) آن بود که «دولت قدرت سیاسی خود را جایگزین قدرت زمیندار در روستاها کرد.»

رژیم شاه پیوند و ائتلاف با نخبگان سنتی از روحانیون، بازار و زمینداران را به هم زده و از آنها فاصله گرفته بود، ولی در پیوند با طبقات مولد نوین هم قرار نگرفت. مالکان پیشین برخی از

املاک خود را حفظ و در شهرها به خدمات تجاری یا دولتی پرداختند و بار دیگر در کنار نظامیان و درباریان در طبقه حاکمه جدید جای گرفتند. عقب ماندگی کشاورزی و فقدان کارایی و تولید آن و عدم گسترش بازار روستایی و کمبود سرمایه در بخش کشاورزی و رابطه ضعیف آن با صنعت، همگی از طریق درآمدهای نفتی جبران شد. از این پس شاه به صورت مرکز و کانون فائده قدرت در ایران درآمده و عمده ترین نهادهای دیکتاتوری سلطنتی اش به ترتیب عبارت بودند از: درآمدهای نفتی، ماشین سرکوب، دیوان سالاری و نظام حزبی که همه این نهادها مشابه دیگر نظام های پدرسالار در راستای منافع نظام - شاه، خاندان سلطنتی و دربار - عمل می کردند. (فوران، پیشین، ص ۴۶۲)

برخلاف دوره جنگ که وظیفه اصلی دولت تجهیز مازاد اقتصادی در اقتصاد عمدتاً زمینداری از طریق کنترل تجارت بود، در این شرایط جدید دولت با کنترل عواید فزاینده نفتی وظیفه توزیع و تخصیص این مازاد اقتصادی را نیز بر عهده گرفت و طبق این وظیفه «نهادهای جدیدی مانند سازمان برنامه و بانک های تخصصی جایگزین شرکت های تجاری انحصاری شدند که به عنوان ساز و کارهای نهادی اصلی و انباشت سرمایه عمل می کردند.» (کارشناس، پیشین، صص ۹-۱۳۸)

با این حال به قول خانم کدی «غالباً آنچه شاه دیکته می کرد همان سیاست های اقتصادی دولت را تشکیل می داد.» (کدی، پیشین، ص ۲۹۳)

در دهه ۱۹۶۰ م / ۱۳۴۰ ش تأکید عمده بر صنعتی شدن، به خاطر جایگزینی واردات، بود و دولت می خواست مواد مورد نیاز مردم شهر (پوشاک، مواد غذایی، اتومبیل، لوازم خانه) را در داخل کشور تولید کند که در دهه ۱۹۷۰ م / ۱۳۵۰ ش شکل تعمیق یافته این سیاست به تولید چند قلم کالای اساسی و کالاهای واسطه ای نظیر مواد شیمیایی، فولاد و ابزارهای ماشینی منجر شد. (فوران، پیشین، صص ۳-۴۸۲)

در دهه ۱۹۷۰ / ۱۳۵۰ وجه تولید سرمایه داری شامل صنعت، ساختمان، خدمات، دیوان سالاری دولتی و مشاغل طبقه متوسط، به صورت بزرگترین وجه تولید در بخش شهری درآمد، اگر چه دولت از یک استراتژی صنعتی آگاهانه پیروی نمی کرد. (همان) اما در این مقطع

خود در صنایع سنگین مثل فلزات پایه، مهندسی مکانیک، شیمیایی و پتروشیمی سرمایه‌گذاری می‌کرد و سرمایه‌گذاری‌های خصوصی را به سمت تولید کالاهای مصرفی و بادوام هدایت نمود. سهم سرمایه‌گذاری دولتی در صنایع سبک سستی از $۷۷/۳$ درصد طی سال‌های ۶۲-۱۹۵۶ م به $۳/۸$ درصد تا دوره برنامه پنجم (۷-۱۹۷۳ م) سقوط کرد ولی در صنایع سنگین طی همین دوره از $۵/۷$ درصد به ۸۰ درصد افزایش یافت. (کارشناس، پیشین، ص ۲۴۹)

با این حال «سرمایه‌گذاری دولتی به جای اینکه تکمیل‌کننده سرمایه‌گذاری خصوصی باشد جانشین آن می‌شود.» (همان، صص ۲۵۲ و ۲۵۵) با وجود نرخ رشد صنعتی سالانه ۱۵ درصد طی سال‌های ۷۵-۱۹۶۵ م و حتی $۱۳۵۶/۱۹۷۷$ ، سهم صنعت در GNP ۱۸ درصد بود که به مراتب کمتر از سهم خدمات (۳۵ درصد) و نفت (۳۵ درصد) در همین سال بحران ($۱۳۵۶/۱۹۷۷-۸$) می‌شد و صادرات صنعتی غیرنفتی تنها ۲ تا ۳ درصد همه صادرات ایران را در سال $۱۳۵۴/۱۹۷۵$ تشکیل می‌داد. (فوران، پیشین، ص ۴۸۴) به علاوه، وجود دوگانگی بیش از حد بین صنایع بزرگ و کوچک، و سرمایه‌بر و تکنولوژی طلب بودن صنایع و سودهای کلان شرکت‌ها و سرمایه‌گذاران خارجی و شرکای ایرانی‌شان با تمرکز روی سوار کردن قطعات پیش ساخته لوازم مصرفی و خانگی برای بازار داخل و غلبه صنایع مونتاژ، به ویژه در اتومبیل که عمده سرمایه‌اش متعلق به شرکت‌های چندملیتی بود، همگی حکایت از ضعف‌های ساختاری و ماهیت وابسته فرایند صنعتی شدن در ایران داشت. (همان، صص ۴۸۴-۵، نیز: کارشناس پیشین، ص ۲۵۷، و نیز: کدی، پیشین، ص ۲۹۸) به قول خانم کدی «مسابقه رژیم در بزرگتر شدن، قدرت نظامی و نوسازی که با بیکاری، ائتلاف، فساد و فقر همراه بود، بر کشاورزی و صنعت هر دو تأثیر می‌گذاشت» و سیاست‌های دولت در هر دو زمینه «در جهت سرمایه‌گذاری سنگین، پرسنل و واردات انبوه خارجی‌ها بود.» (کدی، پیشین، ص ۲۹۴) وابستگی، کمبود، تورم، شکاف درآمدی و نارضایتی مردم باعث شد رژیم در یک ژست پوپولیستی و به عنوان مبارزه با سودجویی در ۶-۱۹۷۵ م، به رنجش سرمایه‌گذاران خصوصی و صنعتی که هیچ نقشی و سهمی در تصمیم‌سازی‌های کلان سیاسی و اقتصادی نداشتند، و افزایش قیمت‌ها، دامن زند. تفاوت کیفی جهت‌گیری اقتصاد ایران در سال‌های پس از $۱۳۵۲/۱۹۷۳$ با مراحل پیشین در آن بود که به قول جان فوران (ص ۴۷۱) با

جهش تند درآمد نفتی، اقتصاد کشور وارد «مرحله توسعه سرمایه‌داری کاملاً وابسته‌ای» شده بود که «به سرعت از کنترل خارج می‌شد».

بدین ترتیب تغییرات، اصلاحات و نوسازی‌ها در چارچوب نظامی پدرسالار و خودکامه و نیز وابستگی، به ویژه نسبت به آمریکا و شرکت‌های آمریکایی، صورت گرفته بود که مازاد و منافع حاصله از رشد اقتصادی به اقلیت گروه‌های حاکم و متحدان خارجی آنان اختصاص می‌یافت. طبقه متوسط و پائین جامعه و در واقع اکثریت جامعه از دولت ناراضی شده، و با گسترش شکاف میان دین و دولت، به اعتراضات و تظاهرات و نهضت سیاسی به رهبری امام خمینی پیوسته و رژیم را ساقط کردند.

اصلاح‌طلبان دینی با گرایش‌ات نوخواهانه و مدرن از زمان سید جمال و پیش از جنبش مشروطه درصدد تهیه و تدارک مبانی نظری نوسازی و اصلاحات در ایران با جمع زدن میان سنت و مدرنیته با نگرشی انتقادی بوده‌اند. دیدگاه سیدجمال دربرگیرنده مفاهیم و مقوله‌هایی چون عقلانیت، علم، آزادی، دنیا، انسان، قانون و تساهل و تکرر و مشارکت مردم بود و شیخ هادی نجم‌آبادی، نائینی، ملک‌المتکلمین، سید جمال واعظ، طباطبایی، مدرس و خیابانی و کوچک خان نیز کم‌وبیش به این مقوله‌ها در قالب مشروطیت اعتنا و باور داشتند. ولی آنها نیز در جزئیات به ویژه با سنت‌گرایان و متجددین درگیر بودند و نتوانستند در التهابات و فضای سیاسی زمان مشروطه به اجماع و توافق پایداری با آنان برسند و به نحوی شفاف و منسجم و جامع در نظر و عمل همه جریان‌ات، گرایش‌ات و اقشار و طبقات اجتماعی را تحت پوشش بگیرند. اما آرا و اندیشه‌های آنان در نهضت ملی کردن نفت و به ویژه انقلاب اسلامی با ظهور چهره‌هایی چون آل احمد، شریعتی، بازرگان، طالقانی و مطهری و حتی در دوره جمهوری اسلامی سروش و شبستری و نیز خاتمی، بار دیگر طنین افکن شد و ادامه یافت. با این حال، مبانی نظری نوسازی و اصلاحات در ایران در مدار ملی، مدرن، مدرنیته و توسعه هنوز در پرده ابهام است و علی‌رغم جلوه‌هایی در برخی ابعاد، از ابعاد دیگر توسعه غفلت می‌شود و از جامعیت و اعتدال و واقع بینی و هم‌پذیری فاصله دارد و نتوانسته به نحوی پایدار بر سر مؤلفه‌های اساسی نوسازی و توسعه، به توافق نظر عام و اجماع بین نخبگان فکری و سیاسی و گروه‌ها و طبقات اصلی جامعه

برسانند. ناکامی اصلاحات از بالا و توسط مقامات حکومتی در دوره جمهوری اسلامی و در شرایط شکننده ناشی از روند جهانی شدن، می‌تواند به تضعیف جامعه و دولت هر دو و گسترش مجدد بحران اجتماعی و افزایش تهدیدات و هجوم خارجی ختم شود که هزینه‌های بسیار سنگینی برای ایران دارد.

نتیجه‌گیری

بنابراین، با توجه به جنبه‌های تئوریک، سیاسی و اجرایی تغییرات اجتماعی و نوسازی و توسعه و مؤلفه‌هایی که با تفکیک ایدئولوژی از تئوری توسعه به دست آمد، درمورد تجربه فکری و عملی ایرانیان در دوره معاصر در خصوص نوسازی و اصلاحات به این نتیجه می‌رسیم که از یک سو با ریشه‌های تاریخی و ساختاری مربوط به ماهیت دولت و غلبه استبداد و خودکامگی و ضعف جامعه و گروه‌های اجتماعی از روشنفکران تا طبقه متوسط، از نظر فکری و فلسفی و اقتصادی و سازمانی، و از سوی دیگر با ورود تخریبی سرمایه‌داری و مدرنیته سازمان یافته و برقراری روابط وابستگی، نخبگان فکری - سیاسی چه در دستگاه دولتی و چه در خارج از آن گرفتار ایدئولوژی و ذهنیت‌ها و منافع خاص خود بوده و در حرکت اصلاحی‌شان نتوانستند با یک چارچوب نظری روشن، جامع و منسجم و در پیوند با نیروها و طبقات مولد و پیشرو جامعه و طبقه متوسط، موانع ذهنی و عینی اصلاحات را از پیش رو برداشته و با ایجاد یک دولت مرکزی قوی و کارآمد و با کنار زدن تدریجی گروه‌های غیر مولد حاکم، نظام اجتماعی را تغییر داده و کشور را به توسعه برسانند. ضعف دولت مرکزی، بحران عمیق اجتماعی و مداخلات خارجی یک بی‌ثباتی پایدار را به جای یک ثبات پایدار، که برای توسعه سخت ضروری است، در ایران به وجود آورده و چرخه و دور باطل بحران، اصلاحات ناموفق مقامات دولتی، ضعف دولت مرکزی، اعتراضات اجتماعی و جنبش‌ها و انقلاب ناموفق و ناتمام از نظر تحقق اهداف اصلاحی و رادیکال و هجوم خارجی و تشدید تخریب و تعمیق بحران و عقب‌ماندگی از کاروان ترقی ادامه یافته است. به قول حافظ:

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش

کی روی، ره ز که پرسى چه کنى چون باشى؟

منابع و مأخذ:

الف - فارسی

- ۱- آبراهامیان، پرواند، (۱۳۷۸)، ایران بین دو انقلاب، مترجمان کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری و محسن مدیر شانه‌چی، نشر مرکز، تهران.
- ۲- آدمیت، فریدون، (۱۳۵۵)، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ایران: ج ۵، انتشارات خوارزمی، تهران.
- ۳- _____، امیرکبیر و ایران، انتشارات خوارزمی، تهران.
- ۴- _____، (۱۳۵۱)، اندیشه ترقی و حکومت قانون در عصر سپهسالار، خوارزمی، تهران.
- ۵- بشیریه، حسین، (۱۳۷۸)، جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران، مؤسسه نشر علوم نوین، تهران.
- ۶- _____، (۱۳۷۸)، موانع توسعه سیاسی در ایران، ج ۲، گام نو، تهران.
- ۷- تودارو، مایکل، (۱۳۶۶)، توسعه اقتصادی در جهان سوم، ترجمه دکتر غلامعلی فرجادی، ج ۲، وزارت برنامه و بودجه، تهران.
- ۸- حائری، عبدالهادی، (۱۳۶۴)، تشیع و مشروطیت در ایران، ج ۲، انتشارات امیرکبیر، تهران.
- ۹- خلیلی خو، محمدرضا، (۱۳۷۳)، توسعه و نوسازی ایران در دوره رضاشاه، مرکز انتشارات جهاد دانشگاهی، تهران.
- ۱۰- دیوب، اس. سی، (۱۳۷۷)، نوسازی و توسعه، در جستجوی قالب‌های فکری بدیل، ترجمه سیداحمد موثقی، نشر قومس، تهران.
- ۱۱- سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، (۱۳۷۵)، ترجمه عباس مخبر، ج ۳، طرح نو، تهران.
- ۱۲- سین، آمارتیا، (۱۳۸۱)، توسعه به مثابه آزادی، ترجمه سیداحمد موثقی، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، تهران.
- ۱۳- شرابی، هشام، (۱۳۸۰)، پدرسالاری جدید، ترجمه سیداحمد موثقی، کویر، تهران.
- ۱۴- فوران، جان، (۱۳۷۷)، تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه احمد تدین، موسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران.
- ۱۵- کاتوزیان، محمدعلی (همايون)، (۱۳۶۶)، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمدرضا نفیسی، انتشارات

پایروس، تهران.

۱۶- _____، (۱۳۸۰)، تضاد دولت و ملت و نظریه تاریخ و سیاست در ایران، ترجمه علیرضا طیب، نشر نی، تهران.

۱۷- _____، (۱۳۷۴)، چهارده مقاله در ادبیات، اجتماع، فلسفه و اقتصاد، نشر مرکز، تهران.

۱۸- کارشناس، مسعود، (۱۳۸۲)، نفت، دولت و صنعتی شدن در ایران، ترجمه علی اصغر سعیدی و یوسف حاجی عبدالوهاب، گام نو، تهران.

۱۹- کدی، نیکی، آر، (۱۳۷۵)، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، ج ۲، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.

۲۰- _____، (۱۳۵۶)، تحریم تنباکو در ایران، ترجمه شاهرخ قائم‌مقامی، کتاب‌های جیبی، تهران.

۲۱- لمبتون، آن.ک.س.، (۱۳۶۳)، تاریخ ایران بعد از اسلام، ترجمه یعقوب آژند، امیرکبیر، تهران.

۲۲- محبوبی اردکانی، حسین، (۱۳۵۴)، تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، دانشگاه تهران، تهران.

۲۳- مور، برینگتون، (۱۳۶۹)، ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی، ترجمه حسین بشیریه، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.

۲۴- میلانی، عباس، (۱۳۷۸)، تجدد و تجددستیزی در ایران، نشر آتیه، تهران.

۲۵- وبر، ماکس، (۱۳۷۳)، اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری، مترجمان عبدالکریم رشیدیان و پریسا منوچهری کاشانی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.

۲۶- _____، (۱۳۷۴)، اقتصاد و جامعه، ترجمه عباس منوچهری و مهرداد ترابی‌نژاد و مصطفی عمادزاده، انتشارات مولی، تهران.

ب - لاتین

- 1- Almond, Gabriel A., (1982), (ed.), Progress and Its Discontents, University of California press, Berkely & London.
- 2- Apte, Dawid E., (1987), Rethinking Development, Sage Publications, Ins., California.
- 3- _____ , (1986), Some Conceptual Approaches to the Study of Modernization, Prentice - Hall, Inc., New Jersey.
- 4- Kitching, Gavin, (1989), Development and Underdevelopment, Routledge, New York.

- 5- Riggs, Fred W., (1984), "Development", in Giovanni Sartori (ed.), *Social Sciences Concepts*, Sage Publications, London.
- 6- Seers, Dudley, (1979), "The Meaning of Development", in David Lehmann (ed.), *Development Theory: Four Critical Studies*, Cass, London.